



سنتز نوین

و

مسالهی زنان

باب آواکیان

سنتز نوین و مسالهی زنان

رهایی زنان و انقلاب کمونیستی

جهش‌های بیشتر و گسست‌های رادیکال

بخش سوم از:

تضادهای حل نشده و نیروهای محرکه‌ی انقلاب

(۲۰۰۹)

**عنوان: سنتز نوین و مسالهی زنان
رهایی زنان و انقلاب کمونیستی جهش‌های بیشتر و
گسست‌های رادیکال**

مؤلف: باب آواکیان

**ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست
مائوئیست)**

چاپ اول، اسفند ۱۳۹۳ – مارس ۲۰۱۴

آدرس تارنما: www.cpimlm.com

متن زیر ترجمه ی فارسی بخش سوم از سخنرانی رفیق آواکیان است که در سال ۲۰۰۹ تحت عنوان «تضادهای حل نشده و نیروهای محرکه ی انقلاب» انجام شده است. متن انگلیسی سخنرانی در لینک های زیر موجود است:

UNRESOLVED CONTRADICTIONS, DRIVING FORCES FOR REVOLUTION

<http://revcom.us/avakian/driving/>

III. The New Synthesis and the Woman Question: The Emancipation of Women and the Communist Revolution—Further Leaps and Radical Ruptures

<http://revcom.us/avakian/driving/#toc۲۱>

دوباره بر نکته‌ای تأکید می‌کنم که سخنرانی‌ام را با آن شروع کردم. یعنی این نکته که من خودم هنوز روی بخش بزرگی از این مباحث کار می‌کنم و با آن‌ها کلنجار می‌روم. در نتیجه آنچه مطرح می‌کنم بیشتر خصلت یک داربست را دارد تا یک بحث کاملاً دقیق و مشخص. بنابراین سخنانم در عین حال که شامل تحلیل و جهت‌گیری اصلی است (که به نظر من بسیار مهم است که به آن‌ها تکیه کنیم و بر مبنای آن عمل کنیم) اما در واقع هدف و مقصودم در اینجا عبارت است از ارائه‌ی خوراک فکر و هم‌زمان تشویق و برانگیختن افکار جهت دست و پنجه نرم کردن بیشتر با این مسایل تعیین‌کننده.

موقعیت زنان (ستم و مبارزه‌ی آن‌ها برای رهایی) در جهان امروز به شکل بسیار عمیق‌تر و حادث‌تری از همیشه خودنمایی می‌کند. نمایندگان جهان‌بینی‌های کاملاً متفاوت این واقعیت را به رسمیت شناخته و مورد بحث قرار داده‌اند. اما همه‌ی آن‌ها در چهارچوب جهانی به ارائه‌ی راه حل می‌پردازند که تحت سلطه‌ی امپریالیسم، تمایز طبقاتی، استثمار بی‌رحمانه و روابط و تمایزات اجتماعی ستمگرانه است. به طور مثال در کتاب میشل گلدبرگ (ابزار بازتولید) که پیش‌تر به آن ارجاع دادم و همچنین در مقاله‌ی بسیار مهمی که در مجله‌ی نیویورک تایمز چاپ شد و نیز کتاب جدیدی که نوشته‌ی نیکولاس کریستف و شریل وودون است، این مساله را می‌بینیم (رجوع کنید به مقاله‌ی جهاد زنان در مجله‌ی نیویورک تایمز ۲۳ اوت ۲۰۰۹ و مقاله‌ای نوشته‌ی آلفرد آ کنوف که از کتاب کریستف و وودون اقتباس شده به نام نیمی از آسمان: تبدیل ستم به فرصتی برای زنان جهان، ۲۰۰۹).

در اینجا روی نکته‌ای تکیه می‌کنم که یکی از رفقای رهبری حزب پیش کشیده است: نیروهای بورژوا-دمکرات، وضعیت زنان به خصوص در جهان سوم را به اشکال متفاوتی پیش کشیده‌اند. نیروهای بورژوا-دموکرات واقعاً باور دارند که این وضعیت، ظالمانه است و باید با آن برخورد کرد ولی رویکردشان کاملاً در چهارچوب روابط بورژوایی و تحت سلطه‌ی امپریالیسم است. در واقع مساله را این طور می‌بینید که برخورد با این ستم یک راه کلیدی برای تضعیف و درهم

باب آواکیان ۷

شکستن اسلام رادیکال است. به عبارت دیگر جنبه‌ای از این رویکرد بخشی از رویکرد استراتژیک یکی از آن «منسوخ‌های تاریخی» (قشر امپریالیستی حاکم) در مخالفت با آن «منسوخ تاریخی» دیگر یعنی بنیادگرایی اسلامی ارتجاعی است.

بنابراین در این چهارچوب و نیز در چهارچوب وسیع‌تر یعنی چهارچوب جهانی-تاریخی انقلاب کمونیستی، لازم است که نمایندگان اهداف رهایی‌بخش انقلاب کمونیستی، به طور عمیق و عاجل به این مساله برخورد کنند. برای وصول به هدف نهایی یعنی از بین بردن تمام تمایزات طبقاتی و تمام روابط استثمار و استثمارگرانه، ما نیازمند جهش‌های بیشتر و گسست‌های بیشتر در درک و رویکردمان نسبت به مساله‌ی زنان، هم در تئوری و هم در پراتیک، هم در عرصه‌ی خط سیاسی و ایدئولوژیک و هم در حوزه‌ی بسیج مبارزات توده‌ها بر پایه‌ی آن خط هستیم. زیرا این مساله، به طور عینی نقش محوری و تعیین‌کننده‌ای را نه فقط در پایان دادن به هزاران سال انقیاد و تحقیر نیمی از بشریت ایفا می‌کند بلکه به طور کلی، رابطه‌ی جدایی‌ناپذیر و ساختاری با رهایی بشریت و پیشروی به سوی یک دوره‌ی جدید در تاریخ بشر از طریق استقرار کمونیسم در سرتاسر جهان دارد.

از این منظر است که قصد دارم به بیان جنبه‌های کلیدی مساله‌ی زنان بپردازم. این که چگونه این چالش خودش را نشان می‌دهد و چه فعالیت و مبارزاتی به طور عینی و عاجل طلب می‌شود تا جهش‌ها و گسست‌های لازم صورت گیرد.

ستم بر زنان و «دو منسوخ»

ستم بر زنان یک بعد تعیین‌کننده‌ی آن چیزی است که مارکس تبعیت برده‌کننده‌ی انسان‌ها از تقسیم کار می‌نامد. پدیده‌ای که از زمان تقسیمات طبقاتی وجود داشته و همراه با آن ستم بر زن در جوامع بشری به وجود آمد.

این ستمی است که باید بر آن غلبه کرد تا به توان به سوی کمونیسم پیشروی کرد.

در «اوراق سرخ»^۱ شماره‌ی سه که چهل سال پیش توسط سازمان ماقبل حزب ما یعنی اتحاد انقلابی^۲ منتشر شد، این نکته آمده است که، ستم بر زن یک جنبه‌ی تعیین‌کننده از تقسیم کار برده‌کننده‌ی جامعه است. اما اوراق سرخ شماره‌ی سه و به طور کلی تفکر آن زمان ما، نه تنها به طور کلی و به طور خاص در مورد مساله‌ی زنان تکامل نیافته بود بلکه خیلی زیاد تحت تأثیر اکونومیسم بود (و تحت تأثیر روندهایی که در نهایت خواهان رفرم در چهارچوب سیستم بوده و در تضاد با کمونیسم انقلابی واقعی قرار داشتند) و این مساله پیامدهای خود را داشت که در طول این سخنرانی روی آن‌ها بحث خواهیم کرد.

در مورد مساله‌ی زنان و در جهان امروز، ما دوباره با رابطه‌ی «دو قشر تاریخاً منسوخ» روبه‌رو می‌شویم. در بیانیه‌ی «برای رهایی زنان و رهایی تمام بشریت» که ابتدای امسال (۲۰۰۹) منتشر شد، چنین آمده است:

«در جدال میان جهاد از یکسو و مک جهان / مک صلیبی (امپریالیسم) از سوی دیگر آنچه می‌بینیم دعوی میان یک قشر تاریخاً منسوخ در میان ملل تحت استعمار و ستم با قشر حاکمه‌ی تاریخاً منسوخ نظام امپریالیستی است. این دو قطب ارتجاعی یکدیگر را تقویت می‌کنند در همان حال که با یکدیگر مخالفت می‌کنند. هر کس با یکی از این «منسوخ‌ها» سمت‌گیری کند در نهایت دیگری را تقویت کرده است».^۳

بیانیه بلافاصله بعد از این، بر روی این نکته تأکید می‌کند که:

1- The Red Papers 3, Women Fight for Liberation, was published in 1970 by the Bay Area Revolutionary Union. It is currently out of print

2- Revolutionary Union

۳- اینجا در بیانیه عباراتی نقل می‌شود که در اصل در سخنرانی باب آواکیان آمده است: چرا ما در این وضعیت هستیم که امروز در آن قرار داریم... و چه کار باید بکنیم: یک سیستم سرپا پوسیده و نیاز به انقلاب. این سخنرانی در وب‌گاه revcom.us و در بخش سخنرانی شماره‌ی ۷ در دسترس است.

«بین این «دو منسوخ‌ها» طبقات حاکم‌های امپریالیستی و به خصوص آمریکا بیشترین لطمات را بر بشریت زده و بزرگ‌ترین خطر برای بشریت است. در واقع، سلطه‌ی امپریالیستی در خاورمیانه، اندونزی و نقاط دیگر که، شکاف‌ها و جابجایی‌های عظیم به همراه می‌آورد و فساد و ستمگری سببانه‌ای تولید می‌کند که مشخصه‌ی حکومت‌های بومی است که وابسته به امپریالیسم و در خدمت آن هستند، آب به آسیاب بنیادگرایی اسلامی ریخته و آن را تبدیل به جوابی ارتجاعی در برابر امپریالیسم می‌کند».

به این ترتیب پاسخ به یک منسوخ، از منظر منسوخ دیگر است: امپریالیست‌ها انگشت بر روی اشکال قرون وسطایی ستم بر زن که اسلام‌گرایان اعمال می‌کنند می‌گذارند و تلاش می‌کنند از این طریق شکل‌های مدرن ستم بر زن که در کشورهای امپریالیستی معمول است را زیبا جلوه دهند و مبارزه علیه ستم بر زن را وارد چهارچوبی کنند که نظام امپریالیستی را تقویت می‌کند در حالی که در واقعیت نظام امپریالیستی نیروی عمده و اصلی ستم بر زن است که شامل وحشتناک‌ترین شکل‌های آن در تمامی نقاط جهان می‌شود.

از این منظر است که می‌توان به بیان نقشی پرداخت که افرادی شبیه گولدبرگ و کریستف و وودون به طور عینی بازی می‌کنند. با این تحلیل می‌توان دید که آن‌ها مبلغ یک منسوخ یعنی امپریالیسم هستند و برنامه‌ای که آن‌ها در پاسخ به ستم بر زنان تبلیغ می‌کنند در همان چهارچوب امپریالیستی است. حتی اگر بپذیریم که آنان حقیقتاً از بسیاری از این تجلیات ستم بر زنان عصبانی هستند، همچنان هر چیزی را به عقب و درون چهارچوب همان سیستمی هدایت خواهند کرد که از اساس مسبب تمام این ستم‌ها است.

در ادامه، «بیانیه‌ی برای رهایی زنان و رهایی تمام بشریت»، موضعی که تلاش می‌کنند «منسوخ» امپریالیستی (یا به طور ویژه‌تر مدل «لیبرال» و «مدرن» این منسوخ) را به عنوان پرچم‌دار رهایی زنان معرفی کنند، قاطعانه رد می‌کند:

«به طور خلاصه: جامعه‌ی سرمایه‌داری «مدرن» یا در واقع نظام جهانی

سرمایه‌داری امپریالیستی، ستم بر زنان را از جوامع گذشته‌ای به ارث برده است که سرمایه‌داری خود از آن‌ها ظاهر شده است. با وجود این که برخی از شکل‌های این ستم را تغییر داده است اما آن را از بین نبرده و نمی‌تواند از بین ببرد. جامعه‌ی سرمایه‌داری مدرن، اشکال ستم بر زنان جوامع پیش‌سرمایه‌داری را (که در بخش‌های مختلف جهان به ویژه جهان سوم موجود است) در درون نظام جهانی استثمار و ستم خود ادغام کرده است و همه‌ی این‌ها را از طریق روابط بنیادین نظام سرمایه‌داری یعنی فرایند مداوم انباشت و کل کارکرد خود این نظام سرمایه‌داری امپریالیستی دوام می‌بخشد.»

برقع و شورت بندی، مظاهر شنیع تحقیر زنان

در بخش دیگری از این بیانیه آمده است:

«از یک طرف شاهد نیروهای بنیادگرا هستیم که پوشیدن برقع را اجباری می‌کنند و از سوی دیگر با جوامع مدرن سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم که در آن شورت‌های بندی تحت عنوان «لباس‌های زیر سکسی» برای زنان تبلیغ و ترویج بسیار می‌شود. اگرچه ممکن است این دو بسیار متفاوت به نظر برسند اما هر دوی اینها نمادهای شنیع تحقیر زنان هستند. وجه مشترک آن‌ها این است که هر دو مظهر جهان امروز هستند؛ جهانی که صفت مشخصه اش وجود اشکال وحشتناک ستم (هم ستم‌های سنتی و هم ستم‌های مدرن) در آن است؛ جهانی که سرمایه‌داری امپریالیسم بر سراسر آن غلبه دارد؛ جهانی که باید آن را زیر و رو کرد و از اساس تغییر داد.»

علاوه بر مظاهر فاحش و آشکار ستم بر زنان، نه تنها در جهان سوم بلکه همچنین در خود آمریکا، تجاوزهای گسترده، خشونت و تحقیر، جزیی از روابط اجتماعی و فرهنگ رایج هستند که در این جوامع و در سراسر جهان ترویج می‌شوند.

مهم است که بر برخی از جوانب خاص این که چگونه مساله‌ی زنان به طور

واقعی در آمریکای امروز مطرح شد، تمرکز کنیم و جایگاه این مساله را در زمینه‌ی تغییرات مهمی که در طول چند دهه گذشته رخ داده است، تعیین کنیم.

همان‌طور که می‌دانید، در این برهه‌ی زمانی و در آمریکا زنان در شمار بسیار بالا وارد بازار کار شده‌اند. در واقع، اخیراً مطرح شده است که اگر روند حاضر در آمریکا ادامه پیدا کند به زودی شمار زنان در بازار کار بیش از مردان خواهد شد. واضح است که این، تغییر بسیار مهمی است که نتیجه‌ی تغییرات اقتصادی آمریکا بر متن تغییرات اقتصادی سراسر جهان است. تغییراتی که ورود زنان در شمار بالا را به بازار کار هم ممکن و هم ضروری کرده است. این مساله همچنین در «ثبات بخشی» به جامعه‌ی آمریکا نقش بازی می‌کند زیرا به رشد و گسترش استاندارد زندگی و «سبک زندگی» طبقه‌ی خاص متوسط کمک می‌کند که برای تعداد عظیمی از مردم آمریکا تنها از طریق کار هم‌زمان مرد و زن خانواده امکان‌پذیر است. این مساله بیانگر تغییر مهمی است که از همان دوره‌ی سریال تلویزیونی مردان دیوانه (اوایل دهه‌ی شصت) صورت گرفته یعنی زمانی که زنان در خانه بودند و مرد خانه قادر بود که به تنهایی این نوع از استاندارد زندگی و سبک زندگی خانواده‌ی متوسط را تأمین کند. اما تغییراتی که از آن زمان اتفاق افتاد منجر به این شد که حفظ این جایگاه و این استاندارد زندگی و سبک زندگی تنها از طریق کار هم‌زمان مرد و زن امکان‌پذیر باشد. این یک تغییر مهم است.

مسلماً این مساله خود به خود و فقط ناشی از تغییرات اقتصادی نیست. بلکه همچنین حاصل امتیازاتی است که توسط طغیان‌های دهه‌ی ۶۰ و به ویژه جنبش‌های زنان که در سراسر دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ جریان داشت، به دست آمد. این دو عامل با هم (یعنی تغییرات اقتصادی و مبارزه‌ای که از طریق جنبش‌های دهه‌ی شصت و به ویژه جنبش‌های زنان به ثمر نشست) به تغییرات مهمی در جایگاه زنان در ابعاد بسیار متفاوتی منجر شد که شامل عرصه‌ی کار نیز می‌شود (البته، زنان در عرصه‌ی کار نیز به طور سیستماتیک مورد تبعیض قرار

می‌گیرند، از جمله در زمینه‌ی دستمزد و فرصت‌های پیشرفت و غیره. سقف شیشه‌ای همچنان موجود است.^۱

اما همان‌گونه که تأکید شد، حتی زمانی که طبقه‌ی حاکمه نیاز دارد که یک طبقه‌ی متوسط قابل ملاحظه را به عنوان نیروی ثبات‌آفرین و محافظه‌کار، پرورش دهد، در عین حال این سیستم به شدت نیاز دارد که روابط سنتی به ویژه خانواده‌ی مردسالار و جایگاه و نقش زن در کل جامعه را نیز حفظ کند. و در این وضعیت، تغییراتی که من اینجا به آن‌ها اشاره کردم به صورت حادی با تلاش‌های افراطی و پرخاش‌گرایانه فاشیست‌های مسیحی و دیگر نیروهای آشکارا ارتجاعی تصادم می‌کند. این تلاش‌ها در جهت این است که زنجیرهای سنت به ویژه در رابطه با زنان را تقویت و محکم‌تر کند تا آشکارا و بی‌پرده زنان را به شرایط ستم و انقیدای زنجیر کنند و در این کار بر سنت انجیلی به عنوان اساس تکیه می‌کند (همان‌طوری که برای مثال در کتاب دور ریختن همه‌ی خدایان^۲ بحث شده است).

آنچه را که هنگام صحبت در مورد بیست سال پیش خاطرنشان کردم، بر حسب جهت‌گیری اساسی جامعه و به طور کلی جهان کماکان صادق است و اهمیت محوری خود را حفظ کرده است. در آن زمان نوشتیم: «کل مساله‌ی موقعیت و جایگاه زنان در جامعه، در اوضاع و احوال افراطی امروز به طور عاجل و هر چه بیشتر خودنمایی می‌کند». این نکته را در دهه‌ی ۱۹۸۰ نوشتیم یعنی

۱- افزایش شمار زنان شاغل در ایالات متحده در چند دهه‌ی گذشته عمدتاً در میان زنان متخصص و خانواده‌های «طبقه‌ی میانه» بوده است اما در میان طبقه‌ی کارگر و زنان فقیر نیز افزایش قابل توجه داشته است. این امر همراه بوده است با ورود گسترده‌ی زنان کارکن به مشاغل کم درآمد و همچنین مشاغل غیرقانونی مانند فحشا. کتاب «زنان جهان: دایه، مستخدم و کارگران جنسی در اقتصاد نوین» پدید‌ی زنانه شدن کار مهاجر «قانونی» و «غیرقانونی» را در ابعاد جهانی در چند دهه‌ی گذشته (به ویژه الگوهای مهاجرت از کشورهای فقیر به ثروتمند) بررسی می‌کند و پرتو می‌افکند بر جنبه‌های مهمی از اینکه چگونه این امر به تقویت نظام امپریالیستی و «نوع زندگی» قشرهای مرفه در کشورهای امپریالیستی مانند آمریکا می‌انجامد و این ماهیت انگلی وضعیتی است که مستلزم استثمار بی‌رحمانه‌ی ده‌ها میلیون از این زنان مهاجر است (از جمله برده‌داری آشکار به ویژه زنانی که در اسارت «صنعت سکس» گرفتار آمده‌اند).

2- *Global Woman: Nannies, Maids, and Sex Workers in the New Economy*, edited with an introduction by Barbara Ehrenreich and Arlie Russell Hochschild (Holt Paperbacks, 2002)

زمانی که به طور واقعی خطر روز افزون جنگ جهانی وجود داشت (همان
وضع و احوال افراطی‌ای است که در بیان قبلی به آن اشاره شد). اگرچه امروز
شرایط افراطی و بحران متفاوتی حاکم است اما بیان قبلی برای حال حاضر نیز
کاملاً صدق می‌کند. آن مطلب در ادامه تأکید می‌کند که:

«برای این شرایط هیچ راه حل دیگری جز رادیکال‌ترین راه حلها ممکن
نیست ... مساله‌ای که هنوز تعیین نشده این است: آیا خروجی این مساله یک
پاسخ ارتجاعی رادیکال خواهد بود یا یک انقلاب رادیکال؟ آیا زنجیره‌های بردگی
تقویت خواهند شد و یا محکم‌ترین حلقه‌ها در این زنجیرها درهم خواهند
شکست و امکان نابودی کامل تمام این اشکال بردگی محقق خواهد شد؟»

تجربه‌ی مهم دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰

در پرتوی این اوضاع و اضطرارها مهم ست که تجربه‌ی تاریخی و نظرات
جنبش‌های انقلابی و کمونیستی را در مورد این مساله به طور انتقادی بازبینی
کنیم و نیاز به جهش و گسست رادیکال‌تر را عمیق‌تر درک کنیم. قطعاً برای
این کار نیاز به تحقیق، مطالعه، تحلیل و سنتز بیشتری است اما می‌خواهم چند
نکته‌ی مهم در این باره بگویم تا چهارچوبه و خطوط راهنمایی برای تحقیق
و مطالعه و آنالیز و سنتز بیشتر این موضوع را فراهم کند. می‌خواهم با نگاهی
سریع به جنبش‌های دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ و میراث آن و پس از آن شروع کنم.

در آن دوره، در جنبش‌ها و مبارزات گوناگون و تمامی شورش‌ها، ابتکار
عمل را نیروهای رادیکال در دست داشتند. البته، در آن مقطع در میان
نیروهای رادیکال گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک متفاوتی وجود داشت،
اما این نیروهای رادیکال بودند که بیش از پیش ابتکار عمل را در دست
می‌گرفتند. آنان بودند که به مخالفت بر می‌خواستند و در جست‌وجوی راه‌هایی
بودند که آلترناتیوهای رادیکال را در برابر نیروهای مسلط در جهان به ویژه
امپریالیسم آمریکا علم کنند. به علاوه، این نیروها، به طور عینی و تا حد قابل

توجهی آگاهانه، علیه احزاب رویزیونیست و نیروهایی که نه فقط محافظه‌کار بودند بلکه خود به مدافعان و حمایت‌کنندگان نظم سرکوب‌گر موجود بدل شده بودند و در بهترین حالت به دنبال نوعی تعدیل در نظام حاکم و عوض کردن تناسب قوا در درون همان نظم بودند شوریدند.

نکته‌ی بعدی که می‌خواهم درباره‌ی آن صحبت کنم جنبش زنان است که از دلِ دهه‌ی ۶۰ بیرون آمد، به ویژه این نکته که مجموعه‌ی خدمات و نیز کمبودهای آن چه مساله‌ی را پیش کشید و جنبش‌های بزرگ‌تر و نیز جامعه‌ی بزرگ‌تر چگونه به آن واکنش نشان دادند.

جنبش زنانی که از در دهه‌ی ۶۰ سربلند کرد و تا دهه‌ی ۷۰ ادامه یافت و به ویژه نیروهای رادیکال‌تر آن جنبش، مسائل فوق‌العاده مهمی را به میان کشیدند و با آنها دست و پنجه نرم کردند؛ هرچند که رویکردشان بر پایه‌ی یک نگرش علمی منسجم قرار نداشت و حتا به طور قابل توجهی در مغایرت با آن بود. در هر حال، وجود گرایش‌های اکونومیستی و گرایش‌های مرتبط با آن در درون جنبش نوین کمونیستی (از جمله در آر.یو. و سپس آر.سی.پی.)، سده‌ی بود در مقابل سنتز و جذب علمی صحیح این مسائل مهم که توسط جنبش زنان به پیش کشیده شده بودند. در نتیجه‌ی گرایش‌های اکونومیستی و دیگر گرایش‌های غلط جنبش کمونیستی آن زمان، بینش‌های ارزشمند و عناصر مهمی از درک پیشرو نسبت به مساله‌ی زنان به هدر رفت.

بنابراین مهم است که یک رویکرد دیالکتیکی و ماتریالیستی به آنچه از درون جنبش زنان بیرون آمد داشته باشیم. هرچند می‌توان گفت آن جنبش عمدتاً با جهت‌گیری خرده‌بورژوازی رقم می‌خورد (نه فقط بنا بر موقعیت طبقاتی بیشتر زنانی که در آن شرکت می‌جستند بلکه بر پایه‌ی جهان‌بینی و جهت‌گیری که پیش می‌گذاشتند)؛ با این وصف جنبش زنان و به خصوص بخش‌های رادیکال آن با مسائل فوق‌العاده مهمی دست و پنجه نرم کردند و انتقاداتی را به جنبش کمونیستی آن زمان و رویکردش نسبت به مساله‌ی زنان طرح کردند که دارای جنبه‌های درستی بود و باید در مفهومی کلی از آن استقبال می‌شد، سره ناسره

شده و سنتز می‌شد اما این طور نشد.

در آن زمان لازم بود (و مسلماً امروز هم لازم است) که به آن مسائل با چنین درکی که از موقعیت زنان و مبارزه برای رهایی زنان داریم برخورد شود. این مسایل کماکان نقش فوق‌العاده مهمی نه تنها در مبارزه برای انقلاب دارند بلکه پس از استقرار جامعه‌ی سوسیالیستی، در گذار به سوی کمونیسم خواهند داشت. بیست سال پیش در مقاله‌ی پایان یک دوره و آغاز دوران جدید (مندرج در مجله‌ی «انقلاب» شماره‌ی ۶۰، پاییز ۱۹۹۰)، من بحث تضادهای حل‌نشده‌ی دوران سوسیالیسم را طرح کردم و این که چگونه این تضادها می‌توانند تبدیل به نیروی محرکه‌ی ادامه‌ی انقلاب سوسیالیستی به سوی جهان کمونیستی باشند و چگونه می‌توانند نیروی مهمی در مبارزه با گرایش‌های رویزیونیستی و احیای سرمایه‌داری باشند. همان‌طور که قبلاً تأکید شد، ناموزونی‌ها و تضادها، پایه و پتانسیل تغییر را در دل نهفته دارند. تضادهای حل‌نشده‌ی دوران سوسیالیسم و پتانسیل آن‌ها برای تبدیل شدن به نیروی سوق‌دهنده و محرکه‌ی ادامه‌ی انقلاب، تبارز دیگری هستند از نقش ناموزونی و پتانسیل آن برای دگرگونی رادیکال جامعه. در مقاله‌ی «پایان یک دوره و آغاز دوران جدید» از تضادهای حل‌نشده در جامعه سوسیالیستی سخن گفتم. در آن جا گفتم یکی از مهمترین تضادهای حل‌نشده در جامعه‌ی سوسیالیستی، مساله ستم بر زن است که جوانی از آن تداوم می‌یابد و بر اهمیت مبارزه برای رهایی کامل زنان به مثابه‌ی نیروی محرکه‌ی ادامه‌ی انقلاب در جامعه‌ی سوسیالیستی تأکید کردم.

تجربی و تئوریک

در این چهارچوب و در رابطه با فرصت‌هایی که جنبش کمونیستی از دست داد یا به هدر رفت (در زمینه‌ی یادگیری از بسیاری مسایل حیاتی که توسط جنبش زنان در آن زمان مطرح شد و جذب صحیح و علمی آن‌ها) می‌خواهم به

بعد دیگری از مساله اشاره کنم. شاید بتوان آن را این طور فرموله کرد: رابطه‌ی میان «تجربی و تئوریک»^۱.

در دهه‌ی شصت تا هفتاد، جنبش زنان یک جنبه‌ی بسیار پویا، سرزنده و حیاتی داشت (نه فقط جنبه‌ی موجه و مشروع بلکه بسیار پویا، سرزنده و حیاتی) که سرباز کردن و انفجار احساس خشم و غلیان دهه‌ها (در واقع قرن‌ها و هزارها) سال خشم فروخورده‌ی ستم بر زن بود. برخی اوقات ابراز این غلیان کاملاً علمی نبود هرچند که باید تأکید کرد بسیاری از نیروهای درون جنبش رهایی‌بخش زنان، در عرصه‌ی تئوریک با هدف تحلیل علمی از ستم بر زن و راه رهایی زنان کارهای جدی کرده بودند. حتا در جاهایی که کاستی داشتند، خدمات تئوریک مهمی انجام دادند و پرسش‌های تئوریک مهمی را متمرکز کرده و با آن‌ها کلنجار رفتند. از جمله، در نقد افکار کلیشه‌ای و گرایش‌های اکونومیستی در جنبش کمونیستی.

رابطه‌ی نیروبخشی متقابل^۲ میان واکنش تجربی و تئوریک، یک رابطه‌ی دینامیک است. داشتن درک صحیح از این رابطه‌ی دیالکتیکی و در پیش گرفتن رویکرد صحیح نسبت به آن، نه فقط در رابطه با ستم بر زن و رهایی زن بلکه به طور کلی در زمینه‌ی توسعه و تکامل مبارزه‌ی انقلابی برای دست یافتن به جهانی نوین حائز اهمیت بسیار است. دست یافتن به درک صحیح از مبارزه‌ای که لازم است پیش برده شود و پیش بردن آن مبارزه، بدون وجود عنصر نفرت تجربی نسبت به آن ستم و بدون رویکرد صحیح نسبت به جذب علمی و سنتز آنچه از طریق واکنش تجربی نسبت به آن ستم سربلند می‌کند، قابل تصور نیست.

به عبارت دیگر، فقط با داشتن یک درک تئوریک (هرچند که بسیار مهم است و هرگز نباید به آن کم بها داد) ممکن نیست که مبارزه جهت ریشه‌کن کردن ستم بر زن را بر پایه و شالوده‌ی درست پیش ببریم. این مساله در مورد

1- Visceral and Theoretical

2- synergic

هر جنبش انقلابی صادق است. در این زمینه، همچنین باید به معنای واقعی از احساس تجربی زن بودن در این جهان شروع کرد. بیانیه‌ی حزب ما در مورد مساله‌ی زن به طور نافذ و قدرتمندی در این مورد صحبت می‌کند. به ویژه در بخش‌های اول آن بیانیه. خوب است که بارها به آن بازگردیم و خودمان را بر دید گسترده و همچنین تیزبینی و احساس خشم آن متکی کنیم.

ستم بر زن به ویژه در جهان سوم شکل‌های به شدت خشنی به خود می‌گیرد و افرادی مانند گولدرگ و کریستوف و وودوون نیز قادرند آن‌ها را ببینند (بگذارید فرض کنیم که صادقانه نسبت به این شکل‌های ستم معترض‌اند). به طور مثال، «قتل ناموسی». در قتل ناموسی، اعضای فامیل دختری که خانواده‌ی پدرسالار را با ورود به سکس «غیر مجاز» (حتا اگر تجاوز بوده باشد) «لکه‌دار» کرده است دختر را به قتل می‌رسانند. در کشورهایی که مذهب اسلام حاکم است، دختر را در سن معینی به ناگهان توسط حجاب یا نقاب یا چادر یا با هر آنچه که بیان فرودستی زن است، می‌پوشانند. در کشورهایی مانند هند سوزاندن همسران یا بیوه‌ها را داریم. فروش میلیون‌ها زن در بازار سکس بین‌المللی. خشونت عربان در چنگال شوهران (در چین قدیم می‌گفتند، «زن گرفتن مثل خریدن الاغ می‌ماند که می‌توانم او را شلاق بزنم و سوارش بشوم»). سالانه میلیون‌ها دختر در معرض ناقص‌سازی آلت تناسلی‌شان قرار می‌گیرند که در آن کلیتورس او را می‌برند تا از احساس لذت جنسی محروم شود و یا برای حفاظت از بکارتش واژن دختران را تا زمان ازدواج می‌دوزند. تجاوز شوهر به زن یک امر پذیرفته است. کشتن دختران خردسال که به طور مثال دوباره در چین، پس از احیای سرمایه‌داری سربلند کرده است و از سقط جنین صرفاً برای از بین بردن جنین مؤنث استفاده می‌کنند چون مؤنث کمتر از مذکر ارزش دارد.

همه‌ی این ستمگری‌ها در کشورهای جهان سوم متداول است اما در کشورهای امپریالیستی به اصطلاح «مدرن» نیز ستم بر زنان و تحقیر آنان کمتر نیست و ابعاد خشونت جنسی و ضرب و شتم بی‌رحمانه‌ی زنان گسترده

است.

در سخنرانی «انقلاب» (انقلاب: چرا ضروری است، چرا ممکن است، به چه معنا است) قسمتی هست که می‌گوید: به این کودکان زیبا نگاه کنید (مشخصاً منظور کودکان گتوهای آمریکا است). سرنوشت آنان از هم اکنون مهر و موم شده است. حتی قبل از اینکه به دنیا بیایند زندگی پر از ستم و تحقیر برایشان تهیه دیده شده است. شادی و نشاط آنان در همان اوان جوانی تبدیل به دهشت‌های مکرر خواهد شد. این‌ها حقایق بسیار مهمی هستند و داشتن حس تجربی نسبت به آن در ترکیب با درک تفویک علمی از سرچشمه‌ی این ستم‌ها و امکان سرنگونی و محو آن برای ما بایسته است.

اما همچنین مهم است که روی این سؤال تمرکز کنیم: در این جهان، مؤنث به دنیا آمدن چه معنایی دارد؟ به این دخترچه‌های زیبا نگاه کنید. علاوه بر کلیه‌ی دهشت‌هایی که در بالا اشاره کردم و کودکان سراسر جهان، کودکان زاغه‌ها و حلبی‌آبادهای جهان سوم از سر می‌گذرانند، صدها میلیون کودکی که حتی قبل از به دنیا آمدن برایشان بزرگ شدن در میانه‌ی کوه‌های آشغال و مدفوع انسان رقم زده شده است، علاوه بر همه‌ی این‌ها و در رأس همه‌ی این‌ها برای دخترچه‌ها دهشت چشم به جهان گشودن زیر سلطه‌ی مردان رقم زده شده است. و این نه فقط در جهان سوم که در کشورهای «مدرن» چون آمریکا صادق است. به آمار نگاه کنیم: به میلیون‌ها نفر تجاوز خواهد شد، میلیون‌ها نفر دیگر به طور روزمره تحقیر شده، فریب خورده، و اغلب بی‌رحمانه از سوی نزدیک‌ترین عشاق‌شان مورد ضرب و شتم قرار خواهند گرفت؛ میلیون‌ها زن هنگامی که بخواهند از حق سقط جنین و آزادی تولید مثل استفاده کنند سرزنش شده و آزار خواهند دید؛ بسیاری به تن‌فروشی و صنعت پورنوگرافی رانده خواهند شد. و همه‌ی زنان دیگری که گرفتار این سرنوشت خاص نشوند بلکه در این «دنیای نو» که گفته می‌شود هیچ مانعی در مقابل پیشرفت زنان وجود ندارد به موفقیتی دست یابند از همه سو در محاصره خواهند بود، از سوی جامعه و فرهنگی که به دیده‌ی تحقیر به زن می‌نگرد، با هر حرکتی، در

خیابان، در مدرسه و محل کار، در خانه و به هزاران شکل مورد توهین و آزار قرار خواهند گرفت.

بیا باید سؤال کنیم: در کشوری مانند ایالات متحده آمریکا، چند سال طول می‌کشد که دختر بچه‌های شاد و آزاد از هفت دنیا در واکنش به احساس بی‌ارزش بودن و ناامیدی و اغلب به دلیل تجاوزی که به آنان شده است خود را قطعه قطعه کنند؟ یا برای منطبق کردن خود با الگوهای زیبایی زنانه که تبلیغ می‌شود و ارزش انسانی‌شان به آن تقلیل یافته است، به خودشان گرسنگی بدهند؟ چند سال طول می‌کشد تا دخترانی که کنجکاو فکری و جرقه‌های عشق به شناختن جهان و دانستن را بروز می‌دهند، یاد بگیرند که باید «خود را احمق نشان بدهند» و پرچانگی را کنار بگذارند زیرا خیلی زود برایشان روشن می‌شود که پسران و مردان از سوی زنان قوی، دانا و باهوش «احساس خطر» می‌کنند؟ یا دخترانی که فعالانه در لذت بازی‌های ورزشی درگیر بوده‌اند، از آن دست می‌کشند چون «زنانه» نیست. دخترانی که فارغ از اینکه در زندگی‌شان چه رخ داده است، همواره در معرض توهین و هجمه‌ی پورنوگرافی و دیگر تحقیرهای نرم و سخت، از سوی آگهی‌های تبلیغاتی نرم یا تبلیغات منحن و زشت خواهند بود. دخترانی که یاد خواهند گرفت و مجبور خواهند شد که به طرق گوناگون خود را با روابط ستم‌گرانه‌ی حاکم در جامعه به ویژه روابط ستم‌گرانه‌ی ضدزن وفق دهند یا از سوی دیگر، تشویق خواهند شد و یاد خواهند گرفت که سرسخت و بدبین بار بیایند، همه و هر کس از جمله خودشان و بدنشان را به صورت کالا ببینند و در این راه بیشتر و بیشتر خوار و خفیف شوند؛ یاد خواهند گرفت که افق‌هایشان را پایین بکشند، در مورد شرکت کامل در هر عرصه‌ی جامعه رویاپردازی و آرزوپردازی نکنند و جرأت به پا خاستن و قصد تغییر جامعه از جمله وضعیت زنان را کنار بگذارند؟ این است وضعیتی که در انتظار همه‌ی دختر بچه‌ها در اینجا و سراسر جهان است - حتا قبل از این که به دنیا بیاید.

در تشریح جزئیات این وضعیت می‌توانیم ساعت‌ها حرف بزنیم. هر روز باید

یاد بگیرند، هر روز باید نگران باشند، وقتی وارد جهان می‌شوند مرتباً باید گارد خود را در مقابل حمله‌ی فیزیکی و جنسی نگاه دارند، تا کوچکترین جزییات اینکه در خیابان چطور راه بروند، یا وارد ساختمانی بشوند، آیا وارد آسانسور بشوند یا نه را باید محاسبه کنند- هر روز و در سراسر عمر خود باید این بار خاطر را با خود بکشند. داشتن عملکرد جنسی و بدنی نرمال و طبیعی، وقتی که سینه در می‌آورند، عادت ماهانه می‌شوند، تغییرات هورمونی و فیزیکی را از سر می‌گذرانند - همه‌ی این‌ها به هزاران روش به عنوان ابژه‌ی لذت دیگران یا به عنوان نجاستی که باید از آن شرمگین باشند تصویر می‌شود. این‌ها صرفاً فرمان‌های انجیلی نیستند بلکه در جامعه قدرت و نفوذ دارند و این نفوذ و قدرت برای بی‌ارزش و خوار کردن نیمه‌ی تحت ستم بشریت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آن‌طور که بیانیه‌ی حزب‌مان به درستی پافشاری می‌کند، در جهان امروز و در جایی که بشریت قرار گرفته است، همه‌ی این‌ها را می‌توان و باید از چهره‌ی زمین روبید. این واقعیت که کلیه‌ی این‌ها توسط نظام‌هایی تولید و تقویت می‌شوند که منسوخ هستند و در رأس همه‌ی آن‌ها نظام سرمایه‌داری امپریالیسم قرار دارد، بیش از هر چیز انسان را خشمگین می‌کند.

بازهم «کارت پستال به دار کشیده شده‌ها»

کاری که با زنان می‌کنند با هیچ گروه اجتماعی دیگر نمی‌کنند. زنان به طور سیستماتیک مورد تحقیر و ناسزا قرار می‌گیرند و این امر بخش چشمگیری از زندگی و فرهنگ مقبول «عامه» است. واقعاً تکان‌دهنده است. این امر بیشتر از هر جا در پورنوگرافی فشرده است که پیام و تصاویر به شدت تحقیرآمیز در مورد زنان را وسیعاً پخش می‌کند و اشاعه می‌دهد (اینترنت وسیله‌ی نقلیه و نقطه‌ی تمرکز مهمی برای این کار است) و سلطه‌ی جنسی سادیستی بر زنان را به طور گسترده تبلیغ می‌کند. (کتاب پاملا پاول به خوبی این مساله را

بررسی می‌کند)¹

اگر به خاطرتان باشد «سخنرانی انقلاب» را با این جمله شروع کردم: فروش کارت‌پستال به دار کشیده شده‌ها! و مروری کردم بر تاریخ کرپه به دار کشیدن سیاهان در خیابان‌های آمریکا و برگزاری مراسم جشن و سرور حول آن. این کار تبدیل به پدیده‌ای فرهنگی در آمریکا شد که فروش کارت‌پستال به دار کشیده شده‌ها یکی از شاخص‌های آن بود. این کارت‌پستال‌ها اغلب تصویر جمعیت خندان و هورا کش سفیدان است که دور بدن تکه پاره و شکنجه‌شده‌ی مرد سیاهی جمع شده‌اند. یکی از رفقا اخیراً نکته‌ای گفت که خیلی عمیق است: تصاویری که امروزه پورنوگرافی پخش می‌کند (تصاویر خوارکننده‌ای از زنان و جمعیتی که در اطراف این زنان جمع شده و حال می‌کنند) دست کمی از «کارت‌پستال به دار کشیده شده‌ها» ندارند. هدف این تصاویر توهین و تحقیر همه‌ی زنان است.

نکته در آنجا است که پورنوگرافی بخش پذیرفته‌شده‌ای از اینترنت و دیگر واسطه‌های فرهنگی مقبول عامه است و در واقع یک بیزنس بسیار سودآور است که هر ساله میلیاردها دلار از آن به دست می‌آید و بسیاری از «ستون»های اقتصاد سرمایه‌داری به شدت در آن درگیر هستند. برنامه‌های تلویزیونی و دیگر شکل‌های «فرهنگ پاپ» وظیفه‌ی «مقبول عامه کردن پورنوگرافی» را برعهده دارند. آن‌ها همواره از کلماتی مانند «مادر ...» و دیگر القاب خوارکننده‌ی زنان استفاده می‌کنند، با مسخره و طعنه در مورد مختصات بدنی زنان و ارزش‌گذاری کالایی بر روی بخش‌های مختلف بدن آنان بحث می‌کنند و فتوحات جنسی مردان و سلطه‌ی آنان بر زنان را تبریک و تهنیت می‌گویند.

در چند دهه‌ی اخیر نه تنها تولید و مصرف پورنوگرافی به لحاظ کمی افزایش فوق‌العاده‌ای یافته بلکه با ارائه‌ی شکل‌های افراطی تحقیر و خوار کردن زنان همراه بوده است. همان‌طور که پاملا پال و برخی نویسندگان

1 - Pamela Paul, Pornified, How Pornography is Damaging Our Lives, Our Relationships, and Our Families, Holt Paperbacks, 2005

دیگر این پدیده را مورد بررسی قرار داده‌اند، این امر بی‌تردید مرتبط است با ورود شمار زیادی از زنان به عرصه‌های «مردانه» و به چالش گرفته شدن سلطه‌ی کلی مردان. اما این چالش‌گری در محدوده‌های نظامی رخ می‌دهد که پدرسالاری و سلطه‌ی مرد، محو و ریشه‌کن نشده است و در این محدوده نمی‌تواند ریشه‌کن بشود زیرا این‌ها مؤلفه‌های غیرقابل گذشت و حیاتی برای سرمایه‌داری هستند و در واقع، مؤلفه‌های حیاتی برای کلیه‌ی نظام‌های مبتنی بر تقسیمات طبقاتی و استثمار و روابط اجتماعی ستم‌گرانه بوده‌اند. در چنین شرایطی و با توجه به ایدئولوژی حاکم که منطبق است بر استمرار سلطه‌ی مردانه، علی‌رغم چالش‌های واقعی علیه این سلطه (و اتفاقاً به درجات زیادی، در جواب به این چالش‌گری) پورنوگرافی تبدیل به وسیله‌ی انتقام‌گیری خشن و شنیع سیستم از زنان و وسیله‌ای برای عرض اندام و تحمیل روابط و سنتی شده است که زنان را به انقیاد مردان درآورده و خادم فرودست آنان می‌کند. در انجام این کار، پورنوگرافی به معنای واقعی، «عکس برگردان» بنیادگرایی دینی در جهان کنونی است - اعم از مسیحی و اسلامی و دیگر شکل‌های آن. زن ستیزی شرارت‌بار و عزم راسخ در زنجیر کردن زنان به موقعیت فرودستی و تحمیل قهرآمیز این فرودستی، وجه اشتراک این‌ها است.

بنابراین، جمله‌ی «به این کودکان زیبا نگاه کنید» و پرسش «تولد یافتن در این جهان به چه معنا است؟» حاوی معنای عمیقی برای توده‌های تحت ستم و حاوی معنای مضاف برای نیمه‌ی مؤنث بشر است. آن هم نه فقط نیمه‌ی مؤنث در میان بخش‌های تحت ستم و استثمار هر جامعه بلکه در میان کلیه‌ی قشرهای زنان. در اواخر دهه‌ی شصت زمانی که جنبش زنان به عنوان یک نیروی رادیکال سربلند کرد و ستم بر زن را به عنوان یک مساله‌ی اجتماعی حیاتی طرح کرد برخی مردانی که خود را رادیکال می‌دانستند از این تکه‌پرانی‌های طعنه‌آمیز می‌کردند که: «آیا ژاکلین کندی هم تحت ستم است؟». این طعنه‌ها قرار بود جوابی باشند به این واقعیت (واقعیت بسیار واقعی) که توده‌های زن همه‌ی قشرها کمتر از مردان و به جهات گوناگون حتا

کمتر از انسان به حساب می‌آیند. بله، زنان طبقه‌ی حاکمه در استعمار توده‌های مردم شرکت دارند اما این امر، واقعیت دیگری که جایگاه فرودست آنان در طبقه‌ی حاکمه است را نفی نمی‌کند و مسلماً موجب از میان رفتن شکل‌های گوناگون و دهشتناک ستم بر زنانِ همه‌ی قشرها، در سراسر جهان نمی‌شود. این بحث را ساعت‌ها می‌توانیم ادامه دهیم و باز هم نتوانیم حق مطلب را در جواب به پرسش فوق ادا کنیم و معنای واقعی ستم بر زن را به طور کامل بیان کنیم.

علم دروغین و نظریه‌های ورشکسته‌ای که ستم را توجیه پذیر می‌کنند

برای دست یافتن به درکی عمیق‌تر کمی به عقب برگردیم. برای مثال، تصویرسازی‌هایی را به یاد بیاوریم که نهادهای رسمی و بانفوذ جامعه از مردم سیاه به دست می‌دادند؛ کاری که حتا در قرن بیستم رایج بود. یک مثال وحشتناک دایره‌المعارف بریتانیکا است که یک نهاد بسیار معتبر است. در این دایره‌المعارف تا قرن بیستم، «نگرو» این‌گونه تعریف می‌شد: موجودی بسیار احساساتی، به لحاظ فکری پست، کودک‌سان و با این وصف «مستعد حملات ناگهانی احساسی و شهوانی. در این حالت، می‌تواند به اعمال قساوت‌مانه‌ی خارق‌العاده دست بزند». (به نقل از دایره‌المعارف بریتانیکا، سال ۱۹۱۱ در مقابل واژه‌ی «نگرو»). در واقع «نگرو»ها به عنوان شاخه‌ای پست از نوع انسان قلمداد می‌شدند.

بیاید این را مقایسه کنیم با تصویرسازی «رسمی» از زنان در همان دوره‌ی زمانی. برای مثال به حرفه‌ی پزشکی نگاهی کنیم. نویسندگان کتاب «به خاطر خودش: دو قرن اندرزهای متخصص به زنان» (باربارا ارنرایش Barbara Ehrenreich و دردر اینگلیش Deirdre English) برخی دیدگاه‌های رایج در حرفه‌ی پزشکی در مورد زنان را دسته‌بندی و برخی نمونه‌های زننده‌ی آن را نیز بیان کرده‌اند. به

طور مثال، در این دیدگاه‌های رایج، میان زنان و «حملات عصبی» رابطه برقرار می‌شد یا گفته می‌شد که زنان نسبت به جهان بزرگ‌تر که تحت سلطه‌ی مردان است دارای «جهلی کودکانه» هستند. رویکرد این حرفه نسبت به عادت ماهانه، بارداری و حتا یائسگی این بود که به این تحولات به عنوان بیماری و یا نقصان می‌نگریستند و حتا می‌گفتند اگر زنی بیش از اندازه مغزش را به کار بیاندازد تأثیرات منفی بر رحمش خواهد گذاشت! این دو نویسنده، با طنز نیش‌دار مناسبی خاطر نشان می‌کنند، «مانیفست زهدانی بزرگ قرن نوزدهم، به نام «سکس و آموزش، یا یک شانس منصفانه برای دختران» نوشته‌ی دکتر ادوارد اچ. کلارک با منطق تردیدناپذیری نتیجه گرفت که آموزش عالی موجب پلاسیده شدن رحم زنان می‌شود.» (اهرزرایش و انگلیش، چاپ ۲۰۰۵ ص ۱۴۰) خزعلاتی از این دست در قرن نوزدهم توسط متخصصان علمی صاحب اعتبار به نگارش در می‌آمد.

اهرزرایش و انگلیش توجه را به این واقعیت جلب می‌کنند که در قرن نوزدهم یک گرایش بسیار بانفوذ در تاریخ طبیعی موجود بود که اعتقاد داشت «نژادهای کنونی نوع بشر بیانگر مراحل گوناگون فرگشت هستند» و این نظریه را به جنس‌های مختلف تعمیم می‌دادند. (ص ۱۲۸) به طور مثال، آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که کارل فوگت Vogt Karl که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم یکی از پروفیسورهای برجسته‌ی تاریخی طبیعی در اروپا بود مذکر نگرو را این‌گونه طبقه‌بندی می‌کند: «در زمینه‌ی قوای ذهنی، نگروی بالغ مانند کودک، مؤنث و سالخورده‌ی سفیدپوست است.» و در ادامه می‌گویند: «فکر اینکه، نظریه‌ی فوق نگروی مؤنث را چگونه طبقه‌بندی می‌کند مو بر اندام راست می‌کند؛ مؤنث «سالخورده» هر دو نژاد که جای خود دارد.» (ص ۱۲۹) همان‌طور که اهرزرایش و انگلیش از فوگت نقل می‌کنند نه تنها جایگاه زنان به موازات توسعه‌ی اجتماعی بهبود نمی‌یابد بلکه، «با پیشرفت تمدن نابرابری میان دو جنس افزایش می‌یابد.» (ص ۱۳۰)

رفتارها و باورهای مشابه این‌ها نه تنها در قرن نوزدهم سلطه داشتند بلکه

در قرن بیستم هم رایج بودند و در واقع هنوز در جامعه‌ی «مدرن» امپریالیستی موجودند. این نظرات گاهی توسط شخصیت‌های متنفذ و قدرتمند در کشوری مانند آمریکا بیان می‌شوند. به طور مثال چند دهه‌ی قبل این جملات از دهان ای.او. ویلسون بیرون آمد:

«در جوامع گردآورنده - شکارچی مردان شکار می‌کردند و زنان در خانه می‌ماندند. این تبعیض قوی در اغلب جوامع کشاورزی و صنعتی تداوم دارد و همین کافی است که بگوییم این مساله به نظر می‌آید دارای ریشه‌های ژنتیکی باشد. ... حدس خود من آن است که تبعیض ژنتیکی آن قدر شدت دارد که موجب یک تقسیم کار قابل توجه حتا در آزادترین و تساوی‌گراترین جوامع آینده بشود. ... حتا با وجود آموزش مشابه و دسترسی برابر به کلیه‌ی حرفه‌ها، مردان کماکان نقش برجسته‌تری را در زندگی سیاسی، اقتصاد و علم بازی خواهند کرد.» (نقل شده در کتاب از گام‌های ابتدایی و جهش‌های آتی: مقاله‌ای در باره‌ی ظهور نوع انسان، منبع ستم بر زن و راه‌هایی نوشته‌ی آردی اسکای بریک، انتشارات بنر ۱۹۸۴) ای.او. ویلسون یکی از حامیان مشهور بیولوژی اجتماعی است. همان‌طور که می‌توان از حرف‌های ویلسون مشاهده کرد، دارای یک رویکرد بسیار غلط است که تلاش می‌کند به طور تک‌خطی و مکانیکی میان مختصات رفتاری انسان‌ها و روابط اجتماعی میان آن‌ها با عوامل و علل بیولوژیک رابطه برقرار کند و به شدت به نقش عوامل اجتماعی در تکامل و تغییر در روابط انسان‌ها، رفتار، سنت‌ها و شیوه‌های تفکرشان کم بها می‌دهد. کتاب «گام‌های ابتدایی، جهش‌های آتی» حاوی نقد و ردیه‌ی بسیار مهمی در باره‌ی نظرات و روش‌های ویلسون و دیگر بیولوژیست‌های اجتماعی است.

اخیراً نیز نظرات مشابهی توسط لارنس سامرز، بیان شده است. وی تأکید می‌کند که زنان در رشته‌هایی چون ریاضیات و علوم به طور طبیعی پست‌تر از مردان هستند. او این نظرات را زمانی که رئیس دانشگاه هاروارد بود بیان کرد و باید بدانیم که وی در دولت اواما صاحب مقام است.

در همین رابطه نیز، نقشی که فروید و نظریه‌های وی و به طور کلی سنت روان‌شناسی تحلیلی بازی کرد و لطمه‌ی بزرگی به زنان و به طور عموم زده است را باید شکافت و نقد جامعی به آن کرد. اهرنرایش و انگلیش به این نکته نیز اشاره می‌کنند. فمینیست‌های مختلف و برخی دیگر نقدهای مهمی در این زمینه به دست داده‌اند. اما هنوز نیاز به افشای رادیکال‌تر و جامع‌تر آن هست. هنوز لازم است که این نظریه نقد و رد شود به ویژه از طریق به کار بستن ماتریالیسم دیالکتیک / ماتریالیسم تاریخی که تجسم بینش و رویکرد علمی پیوسته و منظم است.

به خاطر می‌آورم که در دهه‌ی ۱۹۶۰ بسیاری از ما، هر یک به درجه‌ای تحت تأثیر نظریه‌های فروید بودیم و نظریه‌پردازان رادیکال به ویژه مردان اما همچنین برخی زنان تلاش‌های زیادی می‌کردند که به هر ترتیب نظریه‌های فروید و مارکس را به هم متصل کرده و مخلوط کنند. در واقعیت، این تئوری‌ها عمیقاً در تضاد با یکدیگر هستند و نفوذ فروید نه تنها به طور کلی بر جامعه تأثیری منفی داشته است بلکه بر جنبش رادیکال آن زمان نیز تأثیرات منفی گذاشت. نقد جامع‌تر نظریه‌های فروید و نفوذ این نظرات می‌تواند نقش مهمی در تکامل بیشتر تئوری کمونیستی حقیقتاً رادیکال و علمی در رابطه با ستم بر زن و به طور کلی رهایی زنان داشته باشد.

آن زمان می‌توانست خیلی بهتر باشد ... و امروز هم خیلی بهتر می‌توان عمل کرد

بازگردم به نکته‌ای که پیش‌تر در مورد «اوراق سرخ» شماره‌ی ۳ طرح کردم و گفتم که در آن زمان گرایش‌های اکونومیستی و گرایش‌های مرتبط با آن در اتحاد انقلابی (آر.یو) و به طور کلی در «جنبش نوین کمونیستی» نفوذ داشت و این امر مانعی بود که بتوانیم به یک سنتز صحیح در رابطه با آنچه توسط جنبش زنان آن زمان طرح می‌شد، به ویژه از سوی بخش‌های رادیکال

آن برسیم. در اینجا می‌خواهم به نظری پردازم که قریب به ۴۰ سال پیش در یکی از جلسات «جنبش انقلابی جوانان» طرح شد.

زمانی بود که در اس.دی.اس میان گرایش‌های مختلف انشعاب شده بود: از یک طرف پدیده‌ی «وِدری‌ها» Weather people بودند که شناخته شده هستند، جریان «حزب کار مترقی» Progressive Labor Party و خط به شدت اکونومیستی آن بود («کمونیست» باشی و از این اسم‌ها روی خودت بگذاری! از روی همین اسم معلوم است که این تشکیلات هیچ برنامه‌ای برای ایجاد یک جامعه‌ی بنیاداً متفاوت ندارد)؛ و یک گرایش دیگر بود که خود را با نام «جنبش انقلابی جوانان» معرفی می‌کرد. هنگام انشعاب در اس.دی.اس این «جنبش انقلابی جوانان» کنفرانسی داشت که برخی از ما هم به عنوان نمایندگان «اتحاد انقلابی» (آر.یو) در آن شرکت کردیم. هنگام بحث در مورد مساله‌ی سکسوالیته و به طور عام‌تر در مورد مساله‌ی زنان، یک نفر سخنرانی آتشینی کرد و با تأکید و هیجان بسیار گفت: «اگر مرد هستی و واقعاً می‌خواهید رادیکال باشید باید بفهمید که زن بودن چه احساسی دارد.» این جمله در عین حال که اشاره به یک موضوع بسیار مهم داشت اما در چهارچوب دست کشیدن از امکان ایجاد یک تغییر حقیقتاً رادیکال در سطح جامعه و حتا جهان بیان شد و در واقع بخشی از چنین گرایشی بود؛ بخشی از گرایش «سیاست هویتی» بود که در حال سربلند کردن بود؛ بخشی از افق‌های آب‌رفته بود و اینکه هر «گروه هویتی» باید بر وضعیت و خواست‌های ویژه‌ی خودش تمرکز کند. این سیاستی بود که به طور عینی به معنای تقلا در چارچوب وضع موجود بود. این سیاست در واقع عقب‌نشینی‌ای بود از خط ساختن جنبشی برای مبارزه با امپریالیسم، برای سرنگون و ریشه کن کردن آن و ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت. حتا آن زمان می‌شد تشخیص داد که این بخشی از عقب‌گرد در آن سمت بود. و ما در رد راه «سیاست هویتی» و رفرمیسم و پافشاری بر ادامه‌ی راه کمونیستی (هرچند که در آن زمان با مقدار زیادی از گرایش اکونومیستی آلوده شده بود) محق بودیم. اما در همان حال و به ویژه اکنون که به عقب نگاه

می‌کنیم می‌بینیم که یک موضوع بسیار مهم هم داشت مطرح می‌شد که به راحتی کنار زده شد.

تشخیص «سیاست هویتی»، جهت‌گیری رفرمیستی و خرده‌بورژوازی این سخنان و انتقاد از آن بیش از اندازه راحت بود. اما خیلی بهتر بود که با آنچه در آن سخنرانی صحیح و مهم بود متحد می‌شدیم. خیلی بهتر بود اگر آن عده از ما که جدی بوده و خود را کمونیست می‌دانستیم در آن زمان آن نوع رویکرد را اتخاذ می‌کردیم و بر آن پایه تلاش می‌کردیم که از طریق به کار بستن نقطه‌نظر کمونیسم علمی و نه نقطه‌نظری که به شدت به اکونومیسم آلوده بود، به سنتز بیشتر دست یابیم. و اکنون بیش از همیشه نیاز هست – بلکه پایه‌ی بیشتری نیز هست – که دقیقاً همین کار را بکنیم. این چالش مقابل روی ما می‌باشد و وظیفه‌ی مهمی است که باید به طور عاجل در دست بگیریم. کمی به عقب برویم و با چشم‌اندازی گسترده به مساله نگاه کنیم. بدون نفی خصلت مثبت و خدمات جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ که جنبه‌ی عمده‌ی آن بود مهم است این مساله را به رسمیت بشناسیم که در این جنبش و حتا در میان پیشروترین نیروهای آن، ضعف‌های جدی در رابطه با مساله‌ی زنان موجود بود که عنصر مهمی از اظهار «مردانگی»^۱ را نیز در خود داشت.

به کار بست این مساله در رابطه با مردم سیاه پیچیده است زیرا در تاریخ این کشور با مردان سیاه طوری رفتار می‌شد که گویی از انواع پست هستند که کودکی و خطرناک بودن را هم‌زمان و یکجا دارند. این یکی از عمده‌ترین و تحقیرآمیزترین شکل‌های ستم بر سیاهان در تاریخ این کشور بوده است. آنان را وادار می‌کردند که از سفیدان به ویژه مردان سفید تبعیت کنند. به طور مثال، حتا جوانان بالغ نشده‌ی سفید، مردان سیاه را «پسرک» صدا می‌کردند. با این وصف، اگر هدف آن است که ستم بر مردم سیاه، اعم از زن و مرد کاملاً و قطعاً ریشه‌کن و کلیه‌ی شکل‌های ستم محو شود، آنگاه پاسخ نمی‌تواند این باشد که برای تثبیت «جایگاه محقانه‌ی» مرد سیاه بکوشیم تا وی در سلطه

1- Assertion of "manhood"

بر زنان به برابری با مردان سفید دست یابد؛ پاسخ نمی‌تواند اعمال روابط سنتی میان مرد و زن باشد زیرا این روابط زنجیرهای سنت را بر دست و پای زنان می‌بندند و یک حلقه‌ی کلیدی در نگاه داشتن کل بشریت در وضعیت اسارت‌بار کنونی هستند.

در جهانی که با تمایزات استثمارگرانه و ستم‌گرانه رقم خورده است؛ در جهانی که یکی از عمیق‌ترین و ستم‌گرانه‌ترین این تمایزات، انقیاد و فرودستی نیم‌مؤنث بشریت است، تبارز «مردانگی» با هر قصد و نیتی که باشد به طور عینی فقط یک معنا دارد و آن هم شرکت فعال در این انقیاد و فرودستی است. در جهانی که تمایزات ستم‌گرانه و استثمارگرانه از جمله سلطه‌ی مرد بر زن، محو شده و پشت سر گذاشته شود دیگر مفهوم «مردانگی» هیچ معنایی نخواهد داشت و مطمئناً معنای مثبتی نخواهد داشت.

به عبارت دیگر و برای اینکه خط تمایز روشنی ترسیم کنیم باید بگوییم که اظهار «مردانگی» در نهایت و اساساً روشی و وسیله‌ای است برای سازش با نظام موجود و تلاش برای یافتن «جای خود» در این نظام که تجسم جنایت‌های دهشتناک و مجری این جنایت‌ها است. نگاهی به نقش بوکر تی. واشنگتن^۱ در این رابطه آموزنده است. در اواخر قرن نوزدهم پس از واژگون شدن «ریکانستراکشن»^۲ و اوایل قرن بیستم واشنگتن این افق را در میان سیاهان تبلیغ می‌کرد که به جای مبارزه علیه جداسازی^۳ و ستمی که بر آنان وارد می‌شود در همان چارچوب جداسازی و شرایط ستم، برای «بهبتر کردن خود»

1- Booker T. Washington

معلم، نویسنده و واعظ سیاه که مشاور رئیس‌جمهور آمریکا بود.

2- Reconstruction

دوران پس از پایان جنگ داخلی و الغای برده‌داری در آمریکا است که قرار بود به ازای سال‌ها کار بردگی به هر برده یک الاغ و ۴۰ هکتار زمین داده شود تا برده‌های سابق تبدیل به زارعان آزاد شوند. اما این برنامه در سال ۱۸۶۵ ملغاً شد و به جای آن برده‌های سابق تبدیل به رعیت‌های سهم‌بر در پلانتاژهای اربابان سابق خود شدند. ناگفته نماند که بعد از الغای این برنامه حق شهروندی و حق رأی به سیاهان داده شد.

3- Segregation

پس از الغای برده‌داری در آمریکا تا اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ سیاهان آمریکا، در محله‌های جدا زندگی می‌کردند و به مدارس جداگانه می‌رفتند. یکی از مبارزات مهم حقوق مدنی سیاهان در دهه‌ی ۱۹۶۰ علیه این جداسازی بود.

تلاش کنند. بدین ترتیب واشنگتن، با حمایت مراکز قدرت، به ویژه قدرتمندان جنوب آمریکا که آشکارا عظمت طلبی سفید و جداسازی را تبلیغ می کردند تبدیل به یک شخصیت برجسته شد. اخیراً کتابی به نام «تولد دوباره ی یک ملت، شکل گیری آمریکای مدرن ۱۹۲۰-۱۸۷۷» به قلم جکسون لیرز منتشر شده است. در این کتاب نکات روشنگرانه ای هست. عنوان این کتاب به گونه ای طنزآمیز و نقادانه فیلم «تولد یک ملت» را به خاطر می آورد - فیلم به شدت نژادپرستانه ای که در اوایل قرن بیستم ساخته شد و بسیار بانفوذ بود.^۱ یکی از نکاتی که لیرز در این کتاب باز می کند این است که در تاریخ ایالات متحده ی آمریکا، «مردانگی» و «فضایل مردانه» همواره با نظامی گری در خدمت امپراتوری آمریکا پیوند نزدیک داشته است و در رأس همه، تئودور روزولت مظهر آن بود. تمرکز لیرز روی دوره ای است که سرمایه داری امپریالیستی به ظهور رسیده است. یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اما به وضوح و به درستی پدیده های امروز، یعنی یک قرن پس از آن را در نظر دارد و به کرات تشابهات شان را نشان می دهد. در همین راستا، لیرز نقش بروکر تی. واشنگتن را که برای سپاهان، خادم مسلکی در خدمت نظم ستمگرانه ی حاکم را موعظه می کرد بحث می کند و در مقابل واشنگتن، شخصیت آیدا ولز^۲ را که فردی بسیار رزمنده و شورشگر بود و جسورانه علیه جداسازی و لینچ ایستاد و مبارزه علیه آن را سازمان دهی کرد قرار می دهد:

«هنگامی که مقاومت در مقابل نظام جیم کراو^۳ به طرز فزاینده ای بی ثمر به نظر آمد، نقطه نظرات صریحاً سازشکارانه ی بروکر تی. واشنگتن باثمرتر از مقاومت خشمگینانه ی آیدا ولز به نظر آمد. واشنگتن مظهر پیوند مردانگی و تعالی بخشی سیاه شد.» (ص ۱۳۱، لیرز)

1- Jackson Lears ,Rebirth of a Nation—The Making of Modern America, 1877-1920) HarperCollins, 2009(

2- Ida Wells

3- Jim Crow

البته به نظر می‌آید که جکسون لیرز بیش از اندازه تسلیم این نقطه نظر می‌شود که گویا مقاومت ولز گونه بی‌ثمر بود اما در مشاهدات وی هنگامی که شخصیت واشنگتن و آیدا ولز را مقایسه می‌کند روشنگری مهمی وجود دارد به ویژه جایی که میان «مردانگی» و «تعالی» از یکسو و هم ساز شدن با نظام ستم‌گرانه از سوی دیگر اتصال برقرار می‌کند.

ناگفته پیداست که مبارزات دهه‌ی ۱۹۶۰ به ویژه مبارزه‌ی سیاهان، خصلت و تأثیرات مثبتی داشت که بنیاداً متفاوت از آن چیزی بود که توسط «سازگاری» (یا «عمو تام-ایسم») واشنگتن نمایندگی می‌شد. مبارزه‌ی سیاهان در دهه‌ی ۱۹۶۰ اعتراضی صریح و چالش‌گری قدرتمند بود. با این وجود، میان ابراز وجود «مردانه» و تمایل به قبول و حتا «سوار شدن بر» برخی از روابط ستم‌گرانه که شریان حیاتی این سیستم است پیوندی هست و این پیوند بسیار واقعی است. در «بیانیه: برای رهایی زنان و رهایی بشریت» نقل قولی از من آورده شده است که در این جا تکرار می‌کنم:

در میان خود ستمدیدگان، مساله‌ی زن به طرق گوناگون و به ویژه برای مردان، یک سنگ محک مهم است و نشان می‌دهد که آیا به دنبال الغای کامل روابط مالکیت موجود و ایدئولوژی منطبق بر آن که زنان را برده می‌کند هستید یا می‌خواهید آن را حفظ کنید (و شاید می‌خواهید «یک ذره» از آن را حفظ کنید). این مساله یک خط تمایز است میان اینکه «جایی» در سیستم موجود می‌خواهید یا اینکه می‌خواهید «بیرون» آن قرار بگیرید: خط تمایزی است میان اینکه می‌خواهید کل ستم و استثمار و تقسیم جامعه به طبقات را از بین ببرید یا دنبال آن هستید که خودتان بخشی از آن بشوید.»

همان‌طور که «بیانیه»ی فوق تصریح می‌کند و در ویژه‌نامه‌ی نشریه‌ی «انقلاب» به نام «ستم بر مردم سیاه، جنایت‌های این سیستم و انقلابی که ضروری است» نیز بیان شده است، کودکان سیاه و عموماً مردم نیاز به «رل مدل‌های مردانه» ندارند بلکه نیاز به رل مدل‌های انقلابی زن و مرد دارند. آنان باید به مردان و زنانی نگاه کنند که احترام متقابل و برابری را متجلی

می‌کنند و این رفتاری است که بازتاب جهان نوینی است که برایش می‌جنگند: جهان نوین رها شده‌ای که در آن دختران بدون آن که ترسی از تجاوز، تحقیق یا خشونت داشته باشند قوی بار می‌آیند، جهانی که در آن هیچ کودکی «نامشروع» نیست و مردان نیز مانند دیگران ارزش خود را در خدمت به بهبود شرایط کل بشریت از طریق دگرگونی انقلابی جامعه پیدا می‌کنند و نه از طریق سواری گرفتن (حتی یک ذره) از روابط و ایدئولوژی این جهان دهشتناک. بازهم نگاهی به گذشته، به کلیت جنبش دهه‌ی ۱۹۶۰ بکنیم. البته بدون افتادن به غایت‌گرایی^۱ و دترمینیسم به این شکل که بگوییم، دست یافتن به عوامل پایه‌ای یک سنتز صحیح در رابطه با رهایی زنان، در کامل‌ترین ابعادش و رابطه‌ی مهم میان آن با رهایی کل بشر در آن زمان غیرممکن می‌بود (البته با توجه به ضعف کلی جنبش کمونیستی در آن زمان دست‌یابی به چنین سنتزی مشکل بود) یا اینکه بگوییم، «همه چیز خوب بود»، آنچه رخ داده است به وضعیت امروز منجر شده است که تولید چنین سنتزی را ممکن کرده است و فقط امروز می‌توانستیم به آن دست یابیم. اگر در آن زمان رویکرد صحیح‌تری اتخاذ می‌شد بسیار بهتر بود اما واقعیت آن است که چنین سنتزی هم‌اکنون بسیار ضروری است و برای دست یافتن به آن اساس و پایه‌ای هست. بنابراین برای اینکه واقعاً پیشاهنگ آینده باشیم باید از طریق کار و مبارزه‌ی متمرکز جهش و گسست لازم را در این زمینه بکنیم و به سنتزی در تئوری و خط دست یابیم -- به مثابه‌ی شالوده‌ای بسیار محکم‌تر برای پیش برد مبارزه حول این عرصه‌ی اساسی از روابط اجتماعی بشر، و به مثابه‌ی یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل راهگشایی برای مرحله‌ی نوینی از انقلاب کمونیستی در جهان در شرایطی که کمونیسم بر سر دو راهی است.

به چالش گرفتن نقش جنسیتی و سکس‌والیته‌ی سنتی

یکی از مهم‌ترین مقوله‌هایی که در خیزش دهه‌ی ۱۹۶۰ ظهور کرد و تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ادامه یافت، به چالش گرفتن نقش‌های جنسیتی سنتی به طرق گوناگون و به ویژه از سوی جریان‌های رادیکال‌تر در جنبش زنان بود. در آن زمان، نیروهای کمونیست در حال ظهور، از جمله «اتحاد انقلابی» (آ.یو) به دلیل داشتن گرایش‌های اکونومیستی زیاد، به این مساله بی‌اعتنایی کردند و آن را دنبال نکردند. هرچند چیزهایی از این جنبش آموختیم و برخی جوانب آن را اتخاذ کردیم اما آن‌طور که باید آن را به عنوان یک موضوع مرکزی و همه‌جانبه در دست نگرفتیم. (این نقصان با گرایش‌های تاریخی حاکم در جنبش کمونیستی بین‌المللی مرتبط بود که در باقیمانده‌ی این سخنرانی به آن خواهیم پرداخت).

در آن زمان، همراه با چالش دادن به نقش جنسیتی سنتی مسایل زیادی در مورد سکسوالیته و رهایی جنسی توسط جنبش زنان مطرح می‌شد؛ شاهد تجربه کردنهای زیاد بودیم. همان‌طور که در «بیانیه»ی حزب‌مان گفته‌ایم، برخی از آن‌ها به بن‌بست و برخی دیگر به نتایج بد رسیدند. معذالک، مسایل بسیار مهمی در این عرصه نیز طرح شد و برای پاسخگویی به آنها تلاش شد. . کل مساله‌ی آزادی سکسوالیته‌ی زنان و به چالش گرفتن این دید که سکسوالیته‌ی زن برای ارضای سکسوالیته‌ی مرد است، بعد مهمی از مسایلی بود که طرح می‌شد. اما این مسایل تاریخاً هیچ جایی در دیدگاه‌ها و گرایش‌های جنبش کمونیستی بین‌المللی نداشت - خیلی ملایم بگوییم، این‌ها مسایلی بودند که با بسیاری از سنت‌های حاکم در جنبش کمونیستی بیگانه بودند و در آن زمان «اتحاد انقلابی» هم به مقدار قابل توجهی تحت تأثیر آن سنت‌ها بود.

همراه با این و در داخل این چارچوب کلی که کلیه‌ی دیدگاه‌ها و قراردادهای و اخلاقیات مربوط به سکسوالیته کنار زده شده و به چالش گرفته می‌شدند، موضوع هم‌جنس‌گرایی نیز تبدیل به یک موضوع اجتماعی مهم و تمرکز مبارزه

شد. همان طور که می‌دانیم، تاریخاً هم‌جنس‌گرایی موضوعی کاملاً خارج از رادار جنبش کمونیستی بین‌المللی بود و این جنبش حاضر نبود با آن درگیر شود و به سادگی آن را رد می‌کرد. «اتحاد انقلابی» و پس از آن آر.سی.پی به مدتی بیش از اندازه طولانی همین خط را داشت.

همان طور که «بیانیه»ی حزب مان خاطر نشان می‌کند، این تجربه کردن‌های جنسی و به چالش گرفتن سنت در زمینه‌ی سکسوالیته، به ویژه سکسوالیته‌ی زنان که در خیزش آن دوران به ظهور رسید، جوانب مثبت بسیار داشت. اما از سوی دیگر (همان طور که «بیانیه» تأکید می‌کند) نقش‌های سنتی و سلطه‌ی سنتی مردان بر زنان به طرق گوناگون خود را باز تثبیت کردند و تلاش‌هایی که برای آزادی سکسوالیته‌ی زنان آغاز شده بود به طرق گوناگون مورد سوء استفاده قرار گرفت و به ضد خود تبدیل شد. علی‌رغم این جوانب منفی، مسایلی طرح شد و جواب‌هایی داده شد که فوق‌العاده مهم بودند. این را امروز به وضوح تشخیص می‌دهیم، به ویژه آن که به مسایل از درجه‌ی یک درک اکونومیستی و جسمیت بخشیدن به خصلت انقلاب پرولتری نمی‌نگریم بلکه انقلاب پرولتری را در کامل‌ترین و جامع‌الاطراف‌ترین بیانش، به قول مانیفست کمونیست، به معنای گسست رادیکال از کلیه‌ی افکار سنتی و گسست رادیکال از کلیه‌ی روابط مالکیت سنتی درک می‌کنیم. اگر، در برهه‌ی زمانی خیزش دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۷۰، چنین درکی داشتیم و چنین درکی نقطه‌ی عزیمت مان بود، حتماً آنچه که در زمینه‌ی سکسوالیته پیش آورده شد، کنار زده شد و مورد جدال قرار گرفت را خوش آمد می‌گفتیم و در آغوش می‌گرفتیم و به طور علمی سنتز می‌کردیم.

جنبش کمونیستی، جامعه سوسیالیستی و رهایی زنان – یک بازبینی نقادانه

در این جا می‌رسم به برخی از نکات مهم در باب تاریخ و نفوذ تاریخی

جنبش کمونیستی در مورد این مساله - نه فقط در مورد مساله‌ی سکس‌آلایته بلکه مساله‌ی روابط جنسیتی و مساله‌ی زنان به طور کلی. در اینجا بار دیگر می‌خواهم تأکید کنم که مسلماً ما نیاز داریم که بیشتر در مورد این مساله بیاموزیم. اما در زیر برخی مشاهدات را می‌آورم که به نوبه‌ی خود می‌توانند به مثابه‌ی بخشی از چهارچوبه‌ای برای پژوهش‌ها، تحلیل و سنتز بیشتر خدمت کنند.

برخی تحلیل‌های بسیار اساسی توسط جنبش کمونیستی در مورد ستم بر زن و مبارزه برای رهایی زنان انجام شد. این را باید گفت و به رسمیت شناخت. نه فقط برای آنکه به یک معنای مجرد «منصف» باشیم بلکه برای اینکه عینی و علمی باشیم و بدانیم که در واقع جنبه‌ی عمده چه بوده است. اثر انگلس به نام *منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* یک اثر تعیین‌کننده در این زمینه است و تاریخاً یک راهگشایی نوین بود. اما در همان حال و در اختلاط با این امر، در جنبش کمونیستی از همان ابتدای امر جریان‌های اکونومیستی، ناسیونالیستی و دیدگاه‌ها و ارزش‌های پدرسالارانه و سنتی در رابطه با زنان موجود بود. این امر در اتحاد شوروی و در دوره‌ای که یک کشور سوسیالیستی بود تبارزی حاد داشت.

مختصراً روی برخی از جوانب این مساله نگاهی خواهم کرد اما باز تأکید می‌کنم که به پژوهش، تحلیل و سنتزی بیشتر نیاز است: در اتحاد شوروی در دوران سوسیالیسم (از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ زمانی که سرمایه‌داری احیاء شد) تحولات حقیقتاً بزرگی که به جهاتی دارای ماهیتی عمیق بودند به وقوع پیوستند که موقعیت زنان را کیفیاً در جهت مثبت تغییر دادند و بر نابرابری‌های ریشه‌دار میان زن و مرد ضربات مهمی زدند. بر این مساله و ارزش آن را نباید نادیده بگیریم.

به چالش گرفتن نقش‌های جنسیتی سنتی زنان، در فرهنگ توده‌ای و همچنین در سیاست‌های رسمی بخشی از این روند بود. به ویژه در دهه‌ی ۱۹۲۰. اما در این زمینه‌ها محدودیت‌ها و کمبودهای مهمی نیز موجود بود. به

ویژه پس از دهه‌ی ۱۹۲۰ نه تنها روابط و نقش‌های جنسیتی سنتی به طور ادامه‌دار به چالش گرفته نشدند بلکه در برخی جهات در این زمینه عقب‌نشینی نیز صورت گرفت. این روند عقب‌نشینی بخشی از مقوله‌ی بزرگ‌تری است که در ابعاد مختلف نمایان شد و موضوعی است که مورد توجه و تحلیل ما بوده است. برای مثال، به ویژه در سال‌های اول جمهوری شوراها، در عرصه‌ی هنر و فرهنگ تجربه‌کردن‌های زیاد، به چالش کشیدن بسیاری چیزها وجود داشت. ولی بعداً پس از اینکه رهبری استالین مستحکم شد، اوضاع تغییر کرد. اما لازم است که از لنز گسترده‌تری به مساله نگاه کنیم و این امر را صرفاً به یک فرد تقلیل ندهیم. در دهه‌ی ۱۹۳۰ و به خصوص در طول آن دهه، چهارچوبه‌ی بزرگ‌تر توسط این واقعیت شکل گرفت که خطر حمله‌ی امپریالیستی به اتحاد شوروی روز افزون بود و این که در هر حالت لازم بود که این کشور روند صنعتی شدن را با سرعت پیش‌برد و اقتصاد را از جمله در روستا متحول کند. در غیر این صورت طبق گفته‌ی استالین «ما نابود خواهیم شد». این نگرش، پایه در واقعیت داشت. وقتی شروع به پیاده کردن این رویکرد کردند، گرایش تقلیل دادن همه چیز به حرکت برای توسعه‌ی سریع اقتصادی سربلند کرد و همه چیز در این مجرا روان شد و به درجات زیادی، این گرایش به وجود آمد که شکل‌های مختلف تجربه‌کردن‌ها در عرصه‌های متفاوت (چه در عرصه‌ی هنر یا فرهنگ یا عرصه‌ی سکسوالیته و روابط جنسیتی) را در این چارچوب جای بدهند و «متراکم» کنند، زیرا اعتقاد بر این بود که تحول اقتصادی که اساساً به شکل پیشرفت و تحول فنی و فن‌آورانه (تکنولوژیک) دیده می‌شد موجب یا زمینه‌ساز محور روابط اجتماعی برجای مانده از جامعه‌ی کهنه خواهد شد. سپس، به خصوص در دوره‌ای که مستقیماً به جنگ جهانی دوم منتهی شد و در دوره‌ی جنگ و پس از آن چند بیانیه‌ی رسمی در اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد. این بیانیه‌ها نه تنها تأکید می‌کردند که «حس مادری» و بچه‌دار شدن و بچه‌داری برای زنان یک امر «طبیعی» است بلکه وظیفه‌ی میهنی آنان است که این کار را بکنند. به این ترتیب، وظیفه‌ی آنان نسبت به

میهن فرموله شد.

البته در این چارچوب نباید عوامل عینی را فراموش کنیم. یعنی، حملات بزرگ قریب الوقوع علیه اتحاد شوروی که صورت واقعیت نیز به خود گرفت و در نتیجه‌ی درگیری اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم منجر به تلفات انسانی عظیم شد. در مطالعات گوناگون دیده‌ام که تخمین ۲۰ میلیون کشته در شوروی در جریان جنگ جهانی دوم به چالش گرفته شده است. ۲۰ میلیون نفر تخمینی است که همه‌ی ما به عنوان تخمین استاندارد تلفات انسانی شوروی در جنگ جهانی دوم به آن خو گرفته‌ایم. اما گفته می‌شود که احتمالاً شمار از این هم بالاتر بوده است. برخی‌ها می‌گویند ۲۵، ۳۰ و حتی ۴۰ میلیون نفر و کسانی که این تخمین‌ها را می‌دهند آدم‌های بیگانه با واقعیت نیستند. برای دیدن عمق فاجعه کافی است توجه کنیم که تخمین حداقل ۲۰ میلیون نفری برابر است با ۱۰٪ جمعیت آن زمان اتحاد شوروی در حالی که ۴۰ میلیون نفر می‌شود برابر با ۲۰٪ از جمعیت آن زمان اتحاد شوروی. یعنی یک نفر از هر ۵ نفر! بنابراین در یک سطح می‌توان فهمید که چرا پس از آن جنگ بر روی افزایش جمعیت تأکید می‌گذاشتند و همراه با این تأکید گرایشی به وجود آمد که افزایش جمعیت را نقش و خدمت اساسی زنان می‌دید. این گرایش قابل فهم است اما به عنوان جواب کمونیست‌ها به این تضاد بسیار واقعی و حاد (یعنی، نابودی عظیم جمعیت در نتیجه‌ی جنگ) موجه و توجیه‌پذیر یا قابل پذیرش نیست.^۱

۱- در اینجا باید تأکید کنم که این نقطه نظر که «خدمت زنان به کشور از طریق تولید مثل است» منحصر به استالین و رهبری شوروی در زمان استالین نبود. برای مثال به حرف آگوست ببل، سوسیالیست آلمانی که در اوایل قرن بیستم گفته است نگاه کنید: «زنی که بچه به دنیا می‌آورد، حداقل به همان اندازه به ثروت مشترک خدمت می‌کند که مردی که از صمیم قلب و با جان‌بازی در مقابل دشمنی که به دنبال فتح است از کشورش دفاع می‌کند.» (زن تحت سوسیالیسم). باید تأکید کنم که این جمله ببل در چارچوب تأکید بر خطراتی که هنگام زایمان زنان را تهدید می‌کند گفته شده است و این پلمیکی است در دفاع از برابری زنان و در مخالفت با تلاش‌هایی که برای محدود کردن نقش زنان در حیات و خدمت عمومی به جامعه می‌شد. البته این جمله ببل را نمی‌توان در رده‌ی جمله‌ای گذاشت که در همان دوره توسط نماینده‌ی گستاخ امپریالیسم آمریکا یعنی تنودور روزولت بیان شد: «اما ... زنی که به خاطر ترس یا خودپرستی یا به خاطر یک ایده‌آل دروغین و احمقانه از وظیفه‌ی مادری و همسری فرار می‌کند به حق باید همان‌قدر مورد تحقیر قرار بگیرد که مردی که به هر دلیلی، وقتی که کشور نیاز دارد از جنگ رفتن می‌ترسد.» (For Her Own Good ص ۲۰۹) با این وصف، ببل نیز مانند استالین و

واضح است که در تاریخ جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی از ابتدا تا تجربه‌ی اتحاد شوروی در دوران رهبری استالین، در حالی که تغییرات عمیق و دستاوردهای عظیمی در رابطه با جایگاه زنان و عرصه‌های دیگر به وجود آمد، اما نیاز به گسست رادیکال بیشتر در رابطه با درک نقش زن در جامعه و دگرگون کردن آن به طور برجسته نمایان بوده است، از جمله نیاز به یک گسست همه جانبه با «کیش مادری» و با نقش‌های جنسیتی سنتی.

برخی ناظران تجربه‌ی شوروی - و نه فقط کسانی که به شکل عیان ضد کمونیست هستند - بخشا به درستی خاطر نشان کرده‌اند که در اتحاد شوروی در عین حال که از برابری زنان حمایت می‌شد (و اهمیت دارد تأکید کنیم در اتحاد شوروی زمانی که سوسیالیستی بود گام‌های مهمی در این جهت برداشته شد) اما هیچ تلاش اساسی یا دائمی، در هیچ شکل کامل برای آموزش و بسیج توده‌ها در به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی به عنوان بخشی از ریشه کن کردن کامل زنجیرهای سنت موجود نبود. یکی از تبارزات این امر که پس از سال‌های اولیه‌ی جمهوری شوروا افزایش یافت، این بود که فکر الغای خانواده به عقب رانده شد و کم کم کاملاً ناپدید شد و جای آن را تا حد زیادی تجلیل از خانواده به شکلی که در اتحاد شوروی موجود بود گرفت و اعلام شد که خانواده در شوروی نوع متفاوتی از خانواده است و در اینجا نقش مادری زنان معنای دیگری یافته است. این امر به ویژه همراه بود با ستایش فزاینده‌ی مادریّت. اما به موازات این روند، روندی دیگری نیز در جریان بود. یعنی، برداشتن گام‌های مهم در جهت برابری زنان، کنار زدن محدودیت‌هایی که در مقابل نقش‌آفرینی زنان به خصوص در زمینه‌ی کار و اقتصاد وجود داشت و برداشتن موانع مقابل شرکت زنان در مشاغل که سنتاً مردانه بودند. به عبارت دیگر همان طور که برخی آن را فرموله کرده‌اند، درک برابری طلبانه و همچنین سیاست‌هایی موجود بود که در جهت برابری برای زنان حرکت

دیگر رهبران برجسته‌ی سوسیالیست و کمونیست که مدافع برابری زنان بودند و مبارزه برای آن را رهبری کرده بودند خودشان تحت تأثیر افکار پدرسالارانه در مورد زنان بودند.

می‌کرد اما هیچ‌گونه چالش‌گری اساسی و دائمی یا تلاش برای دگرگون کردن نقش‌های جنسیتی سنتی زنان وجود نداشت. حداقل بعد از تجربه کردن‌های اولیه در دهه‌ی ۱۹۲۰ چنین امری موجود نبود.^۱

تمام این‌ها نشان‌دهنده‌ی نکته‌ی پایه‌ای است که تأکید کرده‌ام: در اتحاد شوروی در دورانی که سوسیالیستی بود، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی در زمینه‌ی غلبه کردن بر نابرابری زنان در عرصه‌های مختلف و برخی چالش‌گری‌ها علیه نقش‌های جنسیتی سنتی، پیشرفت‌های مهمی صورت گرفت. به ویژه در سال‌های نخستین. اما در اتحاد شوروی و به طور کلی در جنبش کمونیستی بین‌المللی که تحت تأثیر و نفوذ زیاد اتحاد شوروی بود، امر مبارزه برای برابری زنان و چالش‌گری علیه نقش‌های جنسیتی سنتی زنان به طور روز افزون در تضاد قرار گرفت با رشد نگرش‌ها و قراردادهای پدرسالارانه سنتی و گرایش‌های اکونومیستی و ناسیونالیستی و توسط این گرایش‌ها کنار زده شد.

در چین، بی‌تردید پیشرفت‌های برجسته‌ای شد که به ورای تجربه‌ی شوروی رفت. از جمله در رابطه با نقش زنان در بسیاری از عرصه‌های جامعه. این امر در عرصه‌ی فرهنگ به طرز قدرتمندی تبارز پیدا کرد. به خصوص در دوران انقلاب فرهنگی و از طریق آن. به طور مثال در آثار نمونه‌ی اپرایی و باله و غیره. به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی در عرصه‌های گوناگون

۱- زبرنویس نویسنده: در این رابطه، به مثابه‌ی بخشی از تحقیق در باره‌ی این موضوع من به کتابی برخوردیم که هنوز نخوانده‌ام و در نتیجه نمی‌توانم از آن ارزیابی بدهم اما نقل قولی که به آن اشاره کردم نکته‌ی مهمی را می‌گوید. عنوان این کتاب آفریدن رز آچار به دست: طبقه، جنسیت و تبلیغ در دوره‌ی جنگ جهانی دوم نوشته‌ی مورین هانی (نشر دانشگاه ماساچوست، ۱۹۸۴) می‌باشد. به نظر می‌آید که کتاب در چارچوب جنگ جهانی دوم تجربه‌ی آمریکا (رز آچار به دست) و اتحاد شوروی را مقایسه می‌کند و برخی شباهت‌های مهم میان آن‌ها را نشان می‌دهد: وضعیتی که شمار زیادی از مردان در ارتش بودند (البته برخلاف ایالات متحده آمریکا، در شوروی در جریان جنگ، نزدیک به یک میلیون زن در جنگ چریکی و دیگر شکل‌های فعالیت نظامی علیه نازی‌ها شرکت داشتند) و زنان در شوروی (و در ایالات متحده هم به شکل‌ها و راه‌های جدید) در اقتصاد جای مردان را در مشاغل که سنتاً مردانه بود و زنان به طور عموم از آن منع بودند گرفتند. اما نه فقط در آمریکا بلکه حتی در اتحاد شوروی، این نقش زنان در تولید همراه با نقش آنان به عنوان مادر نه فقط به عنوان حق زنان و برابری آنان بلکه همچنین به عنوان وظیفه و به طور مشخص‌تر به عنوان وظیفه‌ی میهنی نسبت به کشور تعریف می‌شد (البته در آمریکا خیلی روی حق و برابری تأکید نمی‌شد). این موضوعی است که شایسته‌ی کنکاش بیشتر است.

یکی از عناصر مسلم این تلاش‌ها بود.

با این وصف نفوذ اکونومیسم، ناسیونالیسم، پدرسالاری و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی در رابطه با نقش جنسیتی و به خصوص در رابطه با سکسوالیته زیاد بود. بگذارید این طور بگوییم: تمام چیزهایی که در ابتدای این سخنان گفتم یعنی آن مسایلی که جنبش‌رهای زنان و به خصوص بخش‌های رادیکال‌تر آن جنبش در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد سکسوالیته به خصوص سکسوالیته‌ی زنان طرح کردند و جواب‌هایی که دادند، از سوی رهبری حزب کمونیست چین با خوشامدگویی بزرگی مواجه نمی‌شد و نشد. این موضوعی است که باید با صراحت تشخیص بدهیم. و نیروهای جنبش نوین کمونیستی که در آن زمان به چین نگاه می‌کردند، از جمله و مشخصاً اتحادیه‌ی انقلابی (RU) و سپس آر.سی.پی اغلب اوقات به این سؤال‌ها و جواب‌ها با روی خوش ننگریستند و آن‌ها را در بر نگرفتند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ هنگامی که از چین دیدن کردم، همراه با بسیاری دستاوردهای مثبت که توجه من را جلب کرد و به من الهام بخشید، این احساس هم به آدم دست می‌داد که در رابطه با سکسوالیته فضای سنگین و نوعی سرکوب موجود است. و زمانی که در یک چشم‌انداز بزرگ‌تر به آن نگاه می‌کنم به نظر می‌آید که بخشی از یک گرایش تاریخی در جنبش کمونیستی بوده است و حزب کمونیست چین و انقلاب چین هم به طور واقعی از آن گسست نکرد. این چیزی نبود که در مقایسه با کل جنبش کمونیستی، منحصر به انقلاب چین یا نقطه‌ضعف خاص آن باشد. تردیدی نیست که در این مورد باید بیشتر آموخت اما می‌توان گفت که برای کل جنبش کمونیستی و مشخصاً برای حزب ما و پیش از آن اتحادیه‌ی انقلابی در رابطه با عرصه‌ی سکسوالیته، مساله‌ی هم‌جنس‌گرایی تاریحاً نشانه‌ی ضعف جنبش کمونیستی و دولت‌های سوسیالیستی بوده است (از زمان انگلس که با آن حرف بدش هم‌جنس‌گرایی را تحقیر کرد تا انقلاب چین). این مساله تا حد قابل توجه و به طور عام ضعف جنبش کمونیستی را در مورد مساله‌ی سکسوالیته در خود فشرده می‌کند و اینکه چگونه به طور

مشخص این مساله مرتبط است با جایگاه زنان و مبارزه برای رهایی کامل زنان.

ضرورت و پایه‌ی جهشی بیشتر و گسست رادیکال

بنابراین، در عین حال که بی‌تردید لازم است از طریق پژوهش، بررسی، تحلیل و سنتز کردن، دانش بیشتری در این زمینه کسب کنیم اما به نظر من همه‌ی این مسایل نشان می‌دهد که نیاز به گسست رادیکال بیشتر هست. برای اینکه واقعاً و کاملاً به «چهار گسست» دست پیدا کنیم نیاز به ریختن شالوده‌های محکم‌تر هست. در تاریخ جنبش کمونیستی از جمله در تاریخ حزب ما تا همین اواخر که به طور جدی شروع کردیم از یک موضع متفاوت و بسیار رادیکال تر به این مساله بپردازیم، این مساله بیان کامل نیافته یا کاملاً تشخیص داده نشده است.

تغییر موضع حزب ما در مورد هم‌جنس‌گرایی^۱ تا حد زیادی نتیجه‌ی تکامل سنتز نوین، مشخصاً تکامل روش و رویکردی است که در سنتز نوین مجسم است. این موضع نمایانگر گسست از گرایش‌های درون جنبش کمونیستی است که برای آن نوع تئوری رادیکال و جنبش رادیکال که کمونیسم به واقع باید بیان آن باشد، بسیار خفقان‌آور بوده‌اند. اما در واقع، این گسست صرفاً یک آغاز است که باید بر پایه‌ی آن بسیار جلوتر برویم. بر پایه‌ی یک رویکرد علمی و سنتز علمی آنچه قبلاً به عنوان تئوریک و تجربی به آن اشاره کردم.

در همان حال، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو نهایب و کامل این ستم در هر شکلی در وحله‌ی اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و مسلماً انقلاب کمونیستی بدون آن

۱- برای بحث راجع به موضع آر.سی.پی در بارهی همجنسگرایی و تکامل این موضع که یک تغییر مهم و کیفی در نقطه نظرات آر سی پی در این باره بود به «موضع در بارهی همجنسگرایی» در طرح برنامه جدید آر سی پی منتشر شده به سال ۲۰۰۱ رجوع کنید. همچنین رجوع کنید به «مارکسیسم و ندای آینده: صحبت‌هایی در مورد اخلاق، تاریخ و سیاست» (باب آواکیان و بیل مارتین)، به ویژه فصل ۲۱ تحت عنوان «سکسوالیته و همجنسگرایی».

ممکن نیست. نقطه‌ی عزیمت ما باید این باشد و آن را در دست بگیریم: ساختن جنبشی بسیار قدرتمند برای انقلاب به سوی کسب قدرت که اولین جهش عظیم است، زمانی که در نتیجه‌ی رشد تضادهای خود سیستم و کار ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی آگاهانه و مصمم نیروهای وسیع کمونیست انقلابی، شرایط را برای انقلاب به وجود آورده باشد و ایجاد یک دولت انقلابی طراز نوین، توانمند کردن مردم برای اینکه به واقع یک جامعه‌ی نوین آزاد از استثمار و ستم را خلق کنند. در پرتو این هدف و برنامه، نیاز فوری و عاجل هست که در عرصه‌ی تئوری، سنتز و تحلیل، کار بیشتری انجام دهیم و درک خود را در زمینه‌ی ستم بر زن و رهایی زنان عمیق تر کنیم. با اتکا به کاری که انجام شده است حرکت و پیشروی کنیم تا در مورد منشاء ستم بر زن اما همچنین در مورد شکل‌های مشخصی که این ستم امروزه به خود می‌گیرد و همچنین شالوده‌های مادی و دینامیک‌های زیربنایی آن، دانش بیشتری کسب کنیم. تمرکز همه‌ی این‌ها باید بر روی درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان و نقش مبارزه حول این تضاد به مثابه‌ی یک جبهه‌ی محوری و تعیین کننده در کل مبارزه برای جهان کمونیستی و رهایی نوع بشر به طور کلی از کلیه‌ی شکاف‌های ستم‌گرانه باشد.

در این چارچوب می‌خواهم به طور مختصر در مورد نقش مهم رفقایمان در حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) حول مساله‌ی زنان بگویم. این رفقا خدمت بسیار مهمی کرده‌اند. آن‌ها پافشاری کرده‌اند که جنبش کمونیستی به طور کلی باید توجه بیشتری به این مساله بکند و این که این مساله برای تغییر رادیکال جامعه و جهان دارای اهمیت تعیین کننده است. آن‌ها نقش بسیار مهم تری که مبارزه علیه ستم بر زن می‌تواند و باید در مرحله‌ی نوین و بعدی انقلاب کمونیستی بازی کند را تشخیص داده‌اند و فراخوان داده‌اند بر خلاف تحلیل‌های جامعه‌شناسانه یا فرهنگی باید رویکردی ماتریالیستی علمی به این مساله داشته باشیم و در عین حال تأکید دارند که لازم است از کار دیگران، به خصوص پژوهشگران فمینیست بیاموزیم و با

نقطه نظر کمونیستی و علمی آن‌ها را سنتز کنیم. همه‌ی این‌ها خدمات مهم رفقای ایرانی ما است.

در پیش برد کار روی این مساله‌ی حیاتی بسیار مهم خواهد بود که این کار را پیگیرانه مبتنی کنیم بر بینش علمی و روش ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی. لازم است علیه گرایش‌های ماتریالیسم مکانیکی گارد بگیریم. گرایش به اینکه پایه‌ی اساسی ستم بر زن را روی این واقعیت بنا کنیم که در طول تاریخ انسان زنان زاینده‌ی کودکان بوده‌اند و در سال‌های اولیه مسئولیت عمده‌ی تغذیه‌ی کودکان را داشته‌اند و یا موضوع را به این مساله تقلیل دهیم. همراه با این لازم است علیه گرایش‌های غیر تاریخی که به شکل‌های خاصی که ستم بر زن در چارچوب شیوه‌های تولیدی و روابط مالکیت مختلف به خود می‌گیرد، و به افکار و سنت‌هایی که منطبق بر یک شیوه‌ی تولیدی خاص هستند، توجه نمی‌کنند، گارد بگیریم.

برای اینکه کامل‌تر راه‌رهای زنان را به مثابه‌ی یک بخش محوری از رهایی نوع بشر ترسیم کنیم باید در عین حال که بیولوژی زن را در نظر می‌گیریم (به طور مشخص متولد کردن بچه و نگه‌داری از کودکان به ویژه در شرایطی که شیر دادن به بچه برای دوره‌ای طولانی ضروری است) مهم است این را نیز تشخیص دهیم که خود بیولوژی منبع اساسی ستم بر زن نیست. بلکه روابط تولیدی معینی (و روابط اجتماعی منطبق بر آن) این بیولوژی را در بر گرفته و تابع خود کرده است. این روابط تولیدی در طول تاریخ شکل گرفته‌اند و از زمان ظهور جامعه‌ی طبقاتی، در جوامع و اعصار مختلف، شکل‌های گوناگون به خود گرفته‌اند و تمایزات طبقاتی، استثمار و ستم را در اشکال گوناگون تجسم بخشیده‌اند. هرچند که همه‌ی آن‌ها در این واقعیت شریک‌اند که در هر شکلی تجسم و سرچشمه‌ی روابط ستم و استثمارند.

برای اینکه بتوانیم به طور کامل نظریه، جهت‌گیری استراتژیک و سیاست‌ها و پراتیک‌های سرچشمه گرفته از آن‌ها را که به واقع به رهایی اساسی و کامل زنان و به طور کلی نوع بشر خواهد انجامید تکامل دهیم، این درک و رویکرد

بسیار حیاتی است.

در این رابطه همچنین مهم است که به **بیانیه‌ی** حزب‌مان کم بها ندهیم: **برای رهایی زنان و رهایی همه‌ی نوع بشر**. این بیانیه با افشاگری داغ در مورد اشکال گوناگون ستم بر زن در اقصی نقاط جهان از جمله در کشورهای سرمایه‌داری به اصطلاح «پیشرفته» آغاز می‌کند. این بیانیه شامل تحلیل مهمی است از اینکه چگونه و چرا سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی ستم بر زن را از جمله آن گونه که در نقش‌های جنسیتی سنتی تجسم می‌یابد از بین نمی‌برد و نمی‌تواند از بین ببرد. برعکس، این سیستم روابط ستم‌گرانه را هم در شکل‌های «مدرن» و هم اشکال «قرون وسطایی»، هم در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی (مسلماً در خود آمریکا نیز) و هم در کشورهای جهان سوم که تحت سلطه و استثمار امپریالیسم هستند، رشد و گسترش می‌دهد. و این امر ثابت می‌کند که فقط از طریق انقلاب و پیشروی به سوی کمونیسم در سراسر جهان و نقش تعیین‌کننده‌ی مبارزه برای رهایی زنان در آن انقلاب، می‌توان ستم بر زن را همراه با کلیه‌ی شکل‌های استثمار و روابط ستم‌گرانه‌ی اجتماعی برای همیشه از بین برد.

با این وجود این **بیانیه** دقیقاً یک بیانیه است. یعنی بیانیه‌ای است که در چارچوب شرایط کنونی جهان و چارچوب استراتژیک انقلاب کمونیستی، اصول و جهت‌گیری اساسی را اعلام کرده است. این بیانیه قصد ندارد دست به تحلیل و سنتز عمیق‌تر از این مساله بزند بلکه صرفاً می‌خواهد به آن الهام ببخشد. تحلیل و سنتز عمیق‌تر برای ایجاد یک شالوده‌ی قدرتمندتر جهت پیشبرد مبارزه برای رهایی زنان از کلیه‌ی زنجیرهای سنت، از کلیه شکل‌های دهشتناک ستم بر زن، نه تنها در سراسر تاریخ بلکه در جهان کنونی به مثابه‌ی بخشی حیاتی از دست‌یابی به رهایی بشریت ضروری است.

در اینجا می‌خواهم برگردم به کتاب **از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های آتی**^۱

1- Ardea Skybreak, Of Primeval Steps & Future Leaps: An Essay on the Emergence of Human Beings, the Source of Women's Oppression, and the Road to Emancipation, Banner Press, 1984

نوشته‌ی آردی اسکای بریک). این اثر بسیار مهم به شدت مورد غفلت قرار گرفته است. جمله‌ی موجزی در این کتاب هست که چشم‌انداز تاریخی تکان‌دهنده‌ای را در رابطه با تکامل یک درک علمی از سرچشمه‌های ستم بر زن فراهم می‌کند: «حیرت‌انگیز است که بدانیم در سراسر تاریخ مدون تا اواسط قرن نوزدهم چپستی پایه‌های مادی جایگاه اجتماعی فرودست نیمی از نوع انسان حتی به عنوان یک سؤال طرح نشد و تا آن زمان هیچ‌کس به آن به عنوان موضوعی که ارزش یک پژوهش جدی را دارد ننگریست.» اسکای بریک در ادامه خاطر نشان می‌کند که مارکس و انگلس:

تعصبات اجتماعی زمان خود را برهم زدند و پافشاری کردند که جایگاه فرودست زن نه ربطی به نقصان‌های ذاتی طبیعت جنس مؤنث دارد و نه به احکام الهی (یا «خصایل طبیعی») که چنین وضعی را دیکته کرده است. آنان تأکید کردند که ستم بر زن محصول و پیامد سازمان اجتماعی نوع بشر است که خصلت آن در هر جامعه‌ی مفروض توسط سطح خاص رشد نیروهای مولده و روابط تولیدی منطبق بر آن تعیین می‌شود. (ص ۱۰۷)

این راهگشایی اولیه‌ی مارکسیسم بسیار عمیق بوده و دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است که هرگز نباید آن را دست کم گرفت. با این وصف، از نقطه نظر تاریخی، یک راهگشایی اولیه و شالوده‌ای است که باید بنایی بر روی آن ساخت و آن را به لحاظ کیفی ارتقاء داد. البته این امر در مورد کلیه‌ی راهگشایی‌های علمی صادق است، به ویژه هنگامی که پای مساله‌ای بسیار حیاتی و به شدت مناقشه‌انگیز چون روابط میان انسان‌ها، خصلت و چشم‌انداز جامعه‌ی بشری و مبارزه برای آن در میان است.

از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های آتی به تضاد بسیار مهمی اشاره می‌کند و خدمات گران‌بهایی در زمینه‌ی تحلیل از این تضاد و تحولات مهمی که حول آن شکل گرفت، می‌کند. آردی اسکای بریک می‌گوید: در مراحل ابتدایی جامعه‌ی انسانی، به دلیل تفاوت‌های بیولوژیک مربوط به زایمان و نگاه‌داری از کودک در سال‌های اولیه‌ی عمر کودک، تقسیم کار اولیه و اساساً

اجتناب‌ناپذیری میان زن و مرد صورت گرفت. وی تأکید می‌کند که این تقسیم کار نمی‌توانست خصلت یک رابطه‌ی ستم‌گرانه (حداقل به شکل یک رابطه‌ی ستم‌گرانه‌ی کامل و نهادینه شده) را داشته باشد اما از سوی دیگر، بذره‌های روابط ستم‌گرانه، به ویژه میان زن و مرد را داشت که بعدها با تغییراتی که در فعالیت تولیدی جوامع انسانی مختلف صورت گرفت، وزنی که برخی فعالیت‌های تولیدی پایه‌ای نسبت به برخی فعالیت‌های تولیدی دیگر کسب کردند و همراه با ظهور انباشت تفضلی اضافه محصول و تغییراتی که متعاقب آن و در انطباق با این تحولات در روابط مالکیت و دیگر روابط اجتماعی رخ داد، این بذر، شکفت و تبدیل به روابط ستم‌گرانه شد.

از گام‌های ابتدایی تا جهش‌های آتی به این نتیجه‌گیری جهانی تاریخی اشاره می‌کند: «ضرورت‌های بیولوژیک که مرتبط با تولید مثل هستند، غیرقابل تغییر نمی‌باشند و عواملی ابدی نیستند و در نهایت، با پیچیده‌تر شدن سازمان اجتماعی انسان، عوامل بیولوژیک موجب محدود شدن فعالیت‌های نیمی از نوع بشر یا جهت دادن به فعالیت‌های آن نخواهند شد.» (ص ۱۳۷)

موضوع دیگری که در این کتاب به طرز قدرتمندی جلوه‌گر می‌شود، بررسی تحلیل‌های متفاوت (از بیولوژی اجتماعی تا تئوری‌های عام در باره‌ی طبیعت انسان و غیره) است. این تحلیل‌های مختلف سعی می‌کنند در مقابل درک علمی از واقعیتی که بسیار بارز است، آلترناتیو دیگری بگذارند یا از درک علمی این مساله پرهیز کنند. واقعیت این است: ستم بر زن و کلیه‌ی روابط ستم‌گرانه و استثمارگرانه ریشه در شرایط مادی واقعی دارند. این شرایط مادی محصول تکامل تاریخی جامعه انسانی است. در انتهای کتاب، اسکای بریک به تناقض مهمی اشاره می‌کند: درست در زمانی که نیاز و امکان محو کلیه‌ی این روابط ستم و استثمار موجود است و ضرورت گذر به ورای این وضعیت به طور عینی و قدرتمندتر از همیشه خود را طرح می‌کند، به همان اندازه نیز به طور روزافزون مواجه هستیم با تلاش‌هایی که می‌خواهند از این نیاز و امکان روی بگردانند و توضیحات دیگری برای وضعیت روابط اجتماعی میان انسان‌ها که سرمنشأ

دهشت‌های واقعی است بیابند. توضیحاتی که با هر قصد و نیتی داده شوند، صرفاً به تقویت کلیت وضع موجود خدمت می‌کنند.

برای اینکه بر اساس این پایه‌ی عینی عمل کنیم، در زمینه‌ی درک آگاهانه و کسب توانایی ابتکار عمل آگاهانه کار زیادی در پیش داریم اما در جلو رفتن و فتح قله‌های جدید با چالش‌های زیادی مواجهیم. لازم است که بر پایه‌ی استفاده‌ی پیوسته از یک بینش و روش علمی، به طور مشخص با به کار بستن بینش و روش ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بدان گونه که تا امروز تکامل یافته است، دست به مطالعه و جدال بیشتری در این زمینه بزنیم و این کار را به گونه‌ای انجام دهیم که به تکامل بیشتر و حتی کیفی آن خدمت کند.

در این جا نیز تکامل در راستای یک خط مستقیم نخواهد بود. مهم است که این مساله را درک کنیم و از تجربه‌ی تاریخی که در این جا مرور کردم یاد بگیریم و بر سنتز بیشتر تأکید بگذاریم. از جمله بر فرصت از کف رفته‌ی چند دهه‌ی گذشته. این مساله را در خاطره‌ای که از جلسه‌ی **جنبش انقلابی جوانان** تعریف کردم و جمله‌ی صمیمانه‌ای که در آنجا گفته شد «اگر مرد هستی و واقعاً می‌خواهید رادیکال باشید باید یاد بگیرید حس کنید که زن بودن یعنی چه» اشاره کردم. همین‌طور در نکته‌ی کلی در مورد اینکه آنچه توسط جنبش زنان دهه‌ی شصت و هفتاد، به ویژه جریان‌های رادیکال‌تر آن جنبش به چالش گرفته می‌شد و مورد جدل قرار می‌گرفت، حاوی مسائل حیاتی بود که باید کاملاً از آن‌ها استقبال می‌کردیم، به آن‌ها می‌پرداختیم و از طریق به کار بست پیوسته‌ی بینش و روش کمونیستی، آن‌ها را به طور صحیح جذب و سنتز می‌کردیم. اما این کار نشد و اکنون باید انجام بدهیم و در انجام این کار باید از اشتباهاتمان بیاموزیم. ما نمی‌توانیم به عقب برگردیم و آن اشتباه ۴۰ سال پیش را تصحیح کنیم اما می‌توانیم و باید از آن بیاموزیم. در سال ۱۹۷۰ سوزان برانمیلر (Susan Brownmiller) نوشت: «ما نه می‌خواهیم ستمگر باشیم و نه ستم‌دیده. انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب‌ها

است.»^۱ اکنون که کتاب دیگر سوزان برانمیلر تحت عنوان *در زمانه‌ی ما: خاطرات یک انقلاب*^۲ را می‌خوانیم، واضح است که وی به لحاظ سیاسی در جهت رفرم حرکت کرده است و نه انقلاب. حتا در دوره‌ای که بخشی از خیزش رادیکال تر بود و از آن گونه حرف‌ها که نقل کردم می‌زد، درک سوزان برانمیلر در مورد «انقلاب» بسیار محدود بود. وی تحت تأثیر روندهای متناقض بود. هم تحت تأثیر روندهای انقلابی بود و هم رویزیونیست. این تصویر کامل است. اما تصویر کامل هر چه باشد اهمیت خدمات او و امثال او را نفی نمی‌کند، به ویژه در اواخر دهه‌ی شصت و اوایل دهه‌ی هفتاد و همچنین مسئولیت ما را در زمینه‌ی درک صحیح و سنتز موضوع بسیار مهمی که او با جمله «انقلاب زنان، آخرین انقلاب در میان انقلاب‌ها است» مورد خطاب قرار می‌دهد، کم نمی‌کند.

در این رابطه لازم است یک بار دیگر بر روی دو موضوع تأکید بگذاریم. اول، رهایی زنان را فقط به عنوان بخشی از یک انقلاب واقعی و عمیق می‌توان کسب کرد – به عنوان بخشی از انقلاب کمونیستی که رادیکال‌ترین انقلاب در تاریخ بشر است، هدفش رهایی کل بشریت است، جهش تاریخی است به ورای کلیه‌ی اشکال ستم و استثمار از طریق دگرگون کردن و تغییر کلیه‌ی شرایط مادی و ایدئولوژیکی که ستم و استثمار را تولید کرده و تقویت می‌کنند. دوم، یک مؤلفه‌ی اساسی و تعیین‌کننده از آن انقلاب، مبارزه برای رهایی کامل زنان است. بدون این مؤلفه، آن انقلاب هرگز به اهدافش نمی‌رسد. از این جا می‌رسیم به نکته‌ی بسیار مهمی که در مقاله‌ی *پایان یک مرحله، آغاز یک مرحله‌ی نوین* در مورد تضادهای حل نشده در سوسیالیسم گفته شده

1- Susan Brownmiller, «Sisterhood Is Powerful: A Member of the Women's Liberation Movement Explains What It's All About», *New York Times Magazine*, March 15, 1970. Cited in Ariel Levy, *Female Chauvinist Pigs, Women and the Rise of Raunch Culture* Free Press, 2005(

پیوند خواهری قدرتمند است. ... نقل شده در کتاب «خوک‌های مؤنث سلطه‌طلب، زنان و عروج فرهنگ هرزگی»: در نقد زنانی که تحقیر زنان را از طریق پورنوگرافی و دیگر جوانب «فرهنگ هرزگی» گسترش می‌دهند.

2- Brownmiller, *In Our Time: Memoir of a Revolution* Dell Publishing, 1999(

است. آنچه در آنجا گفته شده است بیان این درک است که مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت‌ساز از «آخرین انقلاب» خواهد بود. به عبارت دیگر، مبارزه برای رهایی کامل زنان نه تنها در به پیش راندن و به جلو پرتاب کردن مبارزه‌ی انقلابی برای سرنگونی حاکمیت سرمایه‌داری-امپریالیستی، مؤلفه‌ای حیاتی خواهد بود بلکه در ادامه‌ی انقلاب در خود جامعه‌ی نوین سوسیالیستی و به پیش راندن این جامعه بر جاده‌ای که به هدف غایی کمونیسم می‌رسد نیز مؤلفه‌ای حیاتی است. نکته در آن است که در میان تضادهای حل‌نشده‌ای که در جامعه‌ی سوسیالیستی باقی هستند و می‌توانند نیروی محرکه‌ی به جلو پرتاب کردن انقلاب باشند، ادامه‌ی مبارزه برای رهایی کامل زنان یکی از تعیین‌کننده‌ترین جوانب و تبارزات آن خواهد بود.

باید بدانیم که کل این فرآیند در خط مستقیم تکامل نخواهد یافت و تداوم ساده و مستقیم تئوری جنبش کمونیستی و تجربه‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی نخواهد بود. بلکه الزاماً فرآیندی پیچیده‌تر و بسیار غنی‌تر خواهد بود و نیازمند آموختن از تجارب، تحلیل و نظریه‌پردازی‌های بسیار بزرگ‌تر خواهد بود. تجارب و تحلیل‌هایی که در هر یک از چشم‌اندازهای مختلف انجام شده و در نهایت نقطه نظرات طبقات متفاوت را نمایندگی می‌کنند. همه‌ی این‌ها را باید پوشش داد و در برگرفت و در همان حال از طریق به کار بست بینش و روش کمونیستی سنتز کرد.

به عنوان جمع‌بندی: کلیه‌ی مطالبی که گفته شد تأکیدی است بر ضرورت گسست‌ها و جهش‌های بیشتر در حیطه‌ی تئوری و در حیطه‌ی پراتیک هدایت‌شده توسط آن تئوری. در زمینه‌ی رهایی زنان به مثابه‌ی بخش تعیین‌کننده از انقلاب کمونیستی و دست یافتن به «چهار کلیت» در کامل‌ترین شکل آن؛ تأکید است بر لزوم به کار بست کامل‌تر و منظم‌تر روش و رویکرد سنتز نوین در رابطه با این مساله و بر این پایه دست زدن به پیشرفت‌هایی که به طور عاجل طلب می‌شوند.

انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست. لنینیست. مائوئیست)